

(دلیرانِ دینی)

روایاتِ تخیلیہ دینچہ فصل

تألیف

لورا کالیفورڈ بارنے

مترجم فارسی

عزیز اللہ شیرازی

کلیفورد بارنی

دلیبران ربانی

۵۴

این مجزعه با اجازه محفل مهندس روحانی طی ایران
شیت الک ارکانه بتعداد محدود بمنظور حفظ تکثیر
شده است ولی از انتشارات مخصوصه امری نصیاست

شهرالاسماء ۱۳۳۳ بدیع

جناب محمد بسیب علیہ بھیجا اور در تاریخ الاشر الکلمات ۱۳۲۲
۳۱/۴/۳۵

این کتاب را امانتاً در اختیار جناب علی گنجه آغا در کربلا

قرارداد نیز در پرتو تفسیر کلامی اصرار کتاب اعاده شد.

جناب بسیب قصد دارند این کتاب را با فرزند

دکتر فرغانه

مقدمه

مقدمت بر دو قسمت است یکی برای خواننده قلیل الصبر و دیگری از برای محقق باحیاست لهذا بدو باید بوجه اختصار بیان کنم که این کتاب فقط قطعه‌ئی از اعظم حوادث تاریخیه و شمه‌ئی از اصول موسعه فلسفه که تا معروف و معلوم نوع بشر شده تشخیص مینماید و بعد ای تاری مستعمل بدان که نباید اوراق را تصحیح نمائی بگر اینکه واقعا مایل بفهم موضوع و مقصد من گردی و نیز سببی را که بدان تبیین چنین مقصدها در روایات تشخیصیه تیار اختیار نموده و قرار داده ام عارف شوی

از زمان قدیم از وظایف روایات تشخیصیه تیار بوده که قوی و حواری که بان تاریخ حیات بشر تشکیل یافته تمایل نماید در ایام قدیم اسامی تیار بر مذاج الهه گذاشته شد و در نظام اول اراده و نوایای آنها بترتیب معوله بین قوم و رسوم مقدسه مذکور چنین بیان میشد و هرچنین در قرون متوسطه مسیحیان عبور در کلیسا روایات دینیّه را تمایل در آوردند و لکن معارف این رسوبات مقدسه

متدرجاً تیاتر دیگری مشتمل بر تمثیل مشتهیات انسانیّه اختصا
 یافت که معرض تیاتر این دوره عبارت از آثار و نتیجه آن است
 بعضی تیاتر امروزه راهیکل فنی می‌شمارند و برخی معتقدند
 که بواسطه تیاتر انسان میتواند باعلی درجه کمال برسد اما
 در صورتیکه قوای او فقط حصر در تهذیب و تحسین اخلاق شود
 باین واسطه گروه اخیر بعضی اعمال ناشایسته تیاتر امروزه
 افسوس می‌خورند زیرا که غالباً صفات حیوانیه انسان را بیان می‌کند
 مشتهیات و منتهیات و البامهای گوناگون پوشانیده و این
 البسه مختلفه الآون را در معرض عالم جلوه میدهند اگرچه این
 رویه تازه و سلیقه جدید حرکات ناشایسته این معدود قلیل را
 بصورت دلربا اظهار و بمردم تقدیم میکنند اما از حلیه حسن
 و زیبود معنی بالمره عاری است و تعجب در این است که از این پیرایه
 و نمایش‌های ظاهری دور از معنی توقع هر ردی و مساعدت
 هم دارند و این فقط ملو از مضرت صرف و صرف مضرتست
 ۱ مؤلفین کتب دراما یعنی تیاتر غالباً نباید (ساینجا لاجلیت)

یعنی باید معلم حقیقی علوم و ارواح با فلسفه عقلیه باشند چنانچه
 اگر عیوب مردان و زنان را تمثیل نمایند باید حقیقت احوال آنها را
 بنهایت حریت بتوانند درملا اعلام و اثبات کنند در آن وقت
 نتیجه اش مفید خواهد گشت زیرا که اگر مرآت حقیقت را در جلو
 نور بگذارند و از انعکاس عیوب خود ملتفت و متأثر نشود در
 الحقیقه کور و نابینا خواهند بود غالباً علماء فنون (در احوال)
 جامع اخلاق حمیده بوده اند مثل آنکست که اگر در احوال
 شبک اسبیر را ملاحظه نماید از مضرات حقد و حسد
 و سایر فضیلت آگاه نشود یا آنکه در شخصیت مولیه
 قدری نفی نماید نخست بیدینی و ریا و خود پسندی احساس
 نکند و تیانر مانند سایر قوی مؤسس یا مخرب سکون است
 و در نشر مقاصد قوه محیطه دارد و باین جهت است که در این
 ایام که موج تجدد و اصلاح باوج رسید و عالم را فرا گرفته عقیده
 چنان است که این محل تیانر ما راهم احاطه خواهد نمود لهذا
 در این دراما ساعیم که بعضی وقایع جانفزای عصر حاضر را

بکافه خلق برسانم منظر نیا تر من مبنی است بر ذنایع شرقیه در مملکتی
 که ملو از نادات قدیمه و حرکات وحشیانه است یعنی ایران
 پنجاه سال قبل ولی علوهت شجاعان من متعلق بنفوس هر دوره و
 هر مملکت است اما بسیار همتا مضمرا از اینکه نمیتوانم چنانچه باید
 و شاید تاریخ حیات حضرت میرزا علی محمد باب را شرح دهم
 یعنی در سنه ۱۲۴۴ میلادی اول وهله که خود را مأمور بهدایت
 خلق دانست و خلق را بطریق معرفت و علوم منزلیت دلالت نمود
 و چگونه خارهای بغض و کینه در راهش روئیده و چگونه رأی
 محبطش و صبیح مواع غلبه نمود و چگونه محسوس گشت و اذیت شد
 و در سنه ۱۲۵۰ میلادی بدرجه شهادت رسید و چگونه هیکل
 هزاران هزار برادران ایرانی خود را بلباس فاخر شجاعت و عدالت
 بپوشید و چگونه بظهور حقیقت شخصی بزرگتر از خود که محض کمال
 تجدد و اصلاح عالمی ظاهر میشد مردم را در انتظار و اداهت
 و چگونه اتباع غیورش از دست علمای خونین و عامه مردم مصائب
 و زاریهای متوالیه تحمل نمودند و هزارها و ده هزارها از آنها را

بقتل رسانیدند چرا که بچوایند متعصبانه آنها اطاعت نمی نمودند
 و چگونه در این ایام بلا و مضطرب و طوفان عظیم بهاء الله مانند
 حصن حصین مقاومت نمود و نیز مدد باب راجع آوردی فرمود
 و بطون و حقایق و معانی بعث با براتیین نمود و بعد میبایستی اثر
 تعالیم بهاء الله را تبدیل دیانت بایمه بهائیه و تطایف که نه فقط
 راجع باصلاح دین اسلام بلکه باصلاح هیئت اجتماعی بشر است
 اظهار دارم که فرمود باید جمیع حجات و اختلافات حائله بین
 فرق و ملل از آنل شود تا هیئت اجتماعی بشریه مانند یک خانواده
 در ظالین و ایت عمومی اخوت و محبت جمع شوند و فایده ارجح موهومات
 و خرافات و نفاق گردند (۲) و ضایع مایه اندوه و حسرت است
 که نمیتوانم تاریخ ایام بهاء الله و نفی و سرکونیش را از مملکتی بمملکتی و مجلس
 اخبرش در قلعه عکا نکه بنکته و قدم بقدم بحث و بیان نمایم کسبکه
 در عائله بزرگ محترمی جمیع اهل و نعم پرورش یافته چگونه در این
 اسفار طولانی مهلت بانواع مشقات مبتلا و بکمال روح و ریاضت
 و مسترت شدند را تحمل فرمود تا آنکه در سنه ۱۸۹۲ میلادی صعود

فرمود و بنفرزند جلیل شهرش حضرت عبدالجبار، بت تعالیم روحانی آنفویض
فرمود و آن ندای تجدد و اصلاح عالم که از اطراف و دیوارهای مجلس ^{بلند} ^{عکاس}
شد اینک در قلوب اهل عالم منعکس گردید جمیع این ها را می بایستی مختصراً
بنگارم و کما یبغی شرح دهم ولی در این ادراک، گنجایش این تاریخ
مفصل را نداشت زیرا ادراک در اما است نه کتب تاریخی لهذا نهایت
اختصار بعضی از وقایع تاریخی را از اول ظهور حضرت باب بعوارض اظهار
داشتیم و تلبیاً از وقایع مهمه وقت بیان گوید معذرت این مختصر تاریخ ناقصی است
که از عظمت و وسعت این حرکت جدید بیان نماید و صلاح دوران دانستم که
حضرت باب و حضرت بهاء الله را در این مناظر تشخیص نمایم زیرا بعضی
نفوس را نمیتوان چنانچه شایسته است تشخیص نمود ولی احساناً و اثرات و بیرون
شان در این دراما ظاهر خصوصاً در بیان نورانی (قره العین) ربانی مشهود که در تاریخ عالم
نمونه است از پیروی حقیقت که قفا و حرکات و حشیانه و مغلوب کننده عادات رذیله است
ای تاریخی عزیز مطمئنم که هر چند اجز در تحریر این دراما نفس بیان و اظهار مقصود من است
معذرت امیدوارم با تکلمه نظر شما را بجز اول شروع صغیر دارم و وقت شما را باین
حرکت عظیم دین عمومی یعنی بهائی جلب نمایم زیرا امروز بحیثیت نگران بشریة اید

صلح و دعوات میدهد والسلام

شخصیات خاص داخلیات

از قرار ذیل است

اسماء اوصاف

قره العین	زنی ربانی که بعد از مواعظ بطاهره شد
فاطمه خا نم	خواهر کوچکتر قره العین زنی نجیب و دانا
لبه خا نم	عیال اولی الامر زنی بخیر و متکسبه قلب
دایه	مردی پیر که ذالت را فضیلت ^{نسبت} بملا ^{بواسطه} نمود و در غایت
عیال اولی کلانتر	
عیال ثانی کلانتر	مادر روح انگیز خانم که عروس است
روح انگیز خانم	دختر کلانتر که عروس ملا الکبر باید بشود
مهاجر	
دو غفل	اولاد قره العین
حاجی ملا صالح	پدر قره العین مردی خیرخواه از مجتهدین قزوین
حاجی ملا علی	عموی قره العین از فضلای صاحب عقل و وسیع ورذین
حاجی ملا تقی	عموی قره العین و پدر شوهرش مردی احمق و مضروب

اسماء^۸ اوصاف

ملا عبد الوهاب برادر قره العین مسلمان مستقیم

ملا محمد شوهر قره العین و سپر عویش

جناب قدوس جیل صاحب مروت و استقامت و علم

میرزا حسین خان سپر کلانتر طهران مشتعل و آگاه و مهربان

ملا آبر از علای شهوت پرست طماع حقوق حسود

ملا محمد بن دوست دریم خانواده حاجی صالح مرد صادق و سلیق نظر

حاجی شیخ نکل مسیاه پیر و متدین و دانشور قره العین

میرزا صالح نمونه از مجاهدین مسلم و قاتل حاجی ملا تقی

آقاها دی نمونه از ایمان معمولی شجاع و پاک دل

آقاوی

بابی اسمًا نه رسمًا

ملا احمد از علماء صاحب عقل و اهل دنیا

نصیر خواجه مسیاه بی زبان قاتل قره العین

ملاها و بابیها و سر بازارها و موزیک چیان و زنها و جواری

و در قاص زبانه ، منظر بلاد ایران از ۱۳۱۱

الی ۱۳۱۱ میلادی

فصل اول

قزوین گلزار ایمانی

منظر

شب منتهی و در اول بن الطلوعین صدای مؤذن از گلدسته مسجد
 مؤمنین و امتدگر و مسجد میخواند گلزار ایرانی رواج خود را
 در هوا منتشر ساخته اطراف حوض ختخای مفروش بتالی نیایمت
 جو مردم بروی آنها خوابیده اند (

روز بیداری مردم را از خواب بیدار میکنند مردها بر میخیزند
 دست و صورت شان را گلاب میزنند عطرها دور شب کلاه
 پیمده شالها دو کمر بسته عباهای بلند بردوش می اندازند

منظر

حاجی علاء ، حاجی ملائقی ، ملا محمد امین ، ملا اکبر ، حاجی بشیر
 میرزا صالح شیرازی ، نصیر ، حاجی بلا صالح

حاجی علیه السلام میگوید ای رفقای عزیز من بیدار شوید و از
عالم رؤیا به عالم حقیقت شناسید

ما ااکبر میگوید آه کس که جای خوابم راحت نبود
حاجی علیه السلام میگوید من میروم مسجد برای اینکه بعد از نماز مرد را
نگاه داشته بگو و اعدام پیروان و جال یعنی باریها ترغیب کن
حاجی علیه السلام میگوید ولی بابها از اشرف این دیارند و در
فضائل آنها تفکر نمایند هر این عدل و انصاف شما را از این نحو
اظهارات غیر مرضیه که هیچ سزاوار نیست باز خواهد داشت
حاجی علیه السلام میگوید مع ذلک باریها باید از میان بروند زیرا
بکشتن کفار شرعاً ما مورد پس بیرون می رود و میرزا صالح شیرازی
از ابتدای مذاکرات این فصل بیرون اینکه کسی بفهمد داخل باغ شده
بود چون این مذاکرات را شنید برگشت آهسته آهسته از عقب
حاجی علیه السلام می رود و میگوید فتوای تو بر قتل تو شهادت میدهد
زیرا انتقام الهی بدون شبهه سریع و محقق است

نماز ختم میشود (پس سوار پاک براق را در سینی برنجی داخل

کردند و سایر لوازم را مرتب نموده مردها بر جای خود قرار گرفته
که چای سفید بخورند ۲

حاجی ملا صالح داخل میشود سلام علیکم ای مهمانهای عزیز

من امید است شب بالین راحت رفع کسالت از وجود شما کرده

باشد برادر محترم ما حاجی ملا تقی را نمی بینم کجا است

حاجی ملا علی میگوید بطور استهزاء برای نماز رفته اند مسجد

که با خدا را از نیاز نمایند

ملا آبر میگوید حاجی ملا تقی کار بزرگی امروز در پیش دارد زیرا

میخواهد امروز در ملا عام دجال یعنی باب کاذب را تکفیر نماید

حاجی ملا صالح میگوید وجود این طایفه از برای او عذاب محرقی است

ملا آبر میگوید فریضه ذمه هر مسلمان خالصی همین است

مگر این جوان کذاب لقب باب یعنی باب عرفانرا غصب نموده

حاجی ملا علی میگوید محذات اتباع او میگویند برای هر کس که طالب

باشد از دعایش را ثابت مینماید ۲ حاجی ملا صالح رویش بیعت

ملا محمد امین که در خوابت برگردانیده گفت آه ملا محمد امین

حاجی آقا میگوید دوست قدیم عزیز ما صدای مؤذن که آمد مرا
 بیدار میکند نشینده صدای غنیف من هم او را از این سکون و قرار
 تغیر نداده اما احتمال دارد صدای خوش هم او را بیدار
 کرده بلند نماید / پس ملا محمد امین خیل بکره بیدار میشود
 سلام علیکم

حاجی آقا علی مبلوود علیکم السلام

حاجی ملا صالح میگوید ای ملا محمد امین آیا بر حسب رضا و میل
 میزبان خوابیدید / ملا محمد امین برای جای اشاره میکند
 و میگوید گلزار شما گوشه‌ی از بهشت و مصاحبت شما برای
 روح من خیل از مصاحبت حوریان چشم سیاه شیرین تر است اما
 مباحثات دوشین مانند عقرب در خواب نوشین مرا اینش میزد و
 استراحتم را صلب مینمود اشاره میکند برای هند

ملا آکبر میگوید ای رفیق محترم برای مذاکراتی که در حمایت باب و
 اتباعش بیکر دید این وجدان شما بوده که شما را ملامت و از شما سلب راحت مینمود

حاجی ملا علی گفت استهزاء و ملامت ننمائید چنانچه نام از این باب در راه در برید

ملا آبر گفت راه هلاکت

پیر ملا محمد امین بنا بر احوال خود را پوشیده گفت چرا هلاکت چرا هلاکت

ملا آبر میگوید آیا نمیدانید او میگوید که دین رسمی ما و دین آباء

واحد ما باید باشد بتعالیم او بشود

حاجی ملا صالح میگوید آیا چه سبب این طور باید بشود

حاجی ملا صالح میگوید از برای امر حق حد و انتهای نباید فرض نمود

بلکه بر حسب احتیاجات و ترقیات انسانی باید تجدید شود

ملا آبر گفت چرا اگر این کلمات نامربوط حقیقت داشت پس باید

ترقیب ایمان و دیانت مردم و ریاست علماء از میان برود خیر

دین ما ختم ادیان و محمد خاتم انبیاست و ما بر گردندگان حقیق و راه

خلق لهذا میگوید هر کس بکلمات این جوان بدعت گذار گوش بدهد

داخل راه هلاکت شده مستحق لعنت میشود خداوند انشاء الله نار را

نماید کند که رفع این شر را بنمائیم پس بهیچان آمده بر میخیزد

و بالا و پائین قدم میزند

حاجی ملا علی بابا میگوید شما خودتان جواب کلمات خودتان را میدادید
زیرا از زبان من شنیدید

ملا اکبر میگوید من اقرار دارم باینکه شما در علم و مقاله مهارت
دارید اما میل ندارم در خصوص این مسئله بیشتر گفتگو کنم
زیرا حسن عدالت تحریک غیظ نموده خونم را جوش می آورد

حاجی ملا علی میگوید ای فاضل محترم صبر و تحمل صفت مبروری است
اجازه بفرمائید در خصوص این مسئله بیشتر گفتگو کنم
ملا اکبر شانه اش را بالا می اندازد و بعد از نظر پنهان میشود

حاجی ملا صالح میگوید چرا که حوصله هستید ای فاضل محترم میزان
حقیقت این است که اگر کلمات حقه باشد صوتش عالم گیر و اثرش
در قلوب منعکس گردد و اگر غیر حقه باشد بخودی خود محو و نابود
خواهد شد بعد رو بجناب حاجی ملا علی نموده گفت خوب برادر
عزیز بفرمائید چرا دین ما خریدن نیست

حاجی ملا علی میگوید چه قدر خوب است انسان گوش مستمع بیابد
زیرا اغلب گوشها بواسطه کبر و نخوت یا بسبب خوف و وحشت که

ملائحه امین در حال مزاج حرفتان را میبرد میگوید من همیشه مستمع
دقیق و مراقب بوده ام بفرمائید

حاجی ملا علی میگوید ادیان عبارت از الفاظ و عبادات متنوعه است
که از بابت حقیقت حکایت مینماید و حتماً بواسطه سلسله متوالیه پیغمبران
عمومی باید متجدد شود تا این حقیقت را بهترین وجهی در هر عصر
و قرن که در خود ادوات آن دوره است اظهار نمایند

حاجی ملا صالح میگوید بنا بر این مضمون شما این است که ادیان بر
حسب مقتضیات زمانی و ترقیات عالم انسانی باید تغییر پیدا کنند

حاجی ملا علی میگوید البته علم و حقیقت نباید بالنسبه با محصور و
محدود بماند زیرا ما هر چه پیش میرویم بهتر میفهمیم آیا این رشد
و نمو سبب از دیاد استعداد قبول عرفان ما نمی شود

ملائحه امین میگوید موافق عقل و منطق است

حاجی ملا علی میگوید تمام پیغمبران پیروانیت مقصود و عجری است
تا نهند زیرا مقصود کل یکی است ولی در استعمال آن سفایر و متفاوتند

حاجی ملا صالح میگوید آیا حضرت مسیح یوم التبت را نشکست

و حکم طلاق را تغییر نداد آیا همین از برای تحبیر بود کفایت نمی کرد
 حاجی ملا علی میگوید غیر اگر طالب حقیقت بودند نه اسیر شهوت
 و عادت البته تغییرات زمان مسبب تبدیل احوال گردد و این تبدیل مستلزم
 تحبیر تواند این ظاهره و فروعاً شریعت است اما باطن شریعت و اصول
 آن ابداً تغییر نمیکنند (در این اثنا در زدند)

منظور

ملا محمد (میرزا حسین خان) ملا عبدالوهاب داخل شدند
 سلام علیکم (علیکم السلام)

حاجی ملا صالح علیه السلام بفرمانید باغ ناقابل من که قبل از تشریف
 فرمائی جناب عالی هیچ زینتی نداشت و حالا بحضور جناب عالی فریفتن شد
 میرزا حسین خان میگوید مهان داری جناب عالی از مرحمت قلبی است
 ایام توقف بنده در قزوین با اندازهئی خوش گذشت که اگر کار مرا بخواه
 بجزکت نمیکرد مضموم را از این جا بیشتر امتداد نمیدادم

ملا محمد را چنین میگوید اگر من پسر کلان تو ظاهران بودم اعتنائی بکار نداشتم
 ملا محمد میگوید در راه مسجد منظر شما می ایستم که همه با هم بروسیم

ملا محمد امین بگوید خوب خیالی است که بواسطه رفیق راه مسجد
نمایشی نماید اما وقت زیاد است قدری تأمل فرمائید و جای معطری
میل نمایند همه می ایستند

میرزا حسین جان گفت مهمان معزز شما کجا تشریف دارند یعنی
جناب آقا ملا آبرو سفر آینه من

حاجی ملا علی گفت بجز مرد رفتند و ناظران همه پیش از خود فرستادند
که خبر از رفتن شان بدهد

ملا محمد امین گفت فی الحقیقه شوهر مذهب است

حاجی ملا صالح گفت لیل خانم بواسطه تفسیر دای ملا آبرو از رده
خاطر شده زیرا حال اشارتیه نمیتواند در سفر که با ملا آبرو همراه باشد

ملا محمد گفت چرا فکر قرار است خیال زود تر از ماه حج حرکت کنند

حاجی ملا صالح گفت بلی بیشتر حرکت خواهند نمود

حاجی ملا علی گفت چنین بامی سبب شدت ناخوشی لیل خانم می شود

زیرا سوء ظنی پیدا کرده که ملا آبرو میخواهد خیال دیگری بگیرد

حاجی ملا صالح گفت اگر سعادت او را فریب شود خواهد میرزا حسین خان را

که صاحب مال و جاه و جمال است بگردد

ملا عبد الوهاب گفت عقلش میرسد که حرفه خود را بسنجد

و با میرزا حسین خان هسفر میشود

ملا محمد گفت زنها بهتر است همیشه در خانه بمانند هر چه

کتر چشم و گوششان باز شود بهتر است مبارک دسم و میبوی

حلی است که آنها را محبوب و دور از مردها نگاه میدارند

حاجی ملا علی گفت در این صورت چگونه آنها میتوانند ترقی نمایند

و معاون مردها باشند از اد بودن شان بهتر است

ملا عبد الوهاب گفت آداب و خویشان خود را می بیند کفایت

میکند بیش از این حریص تولید مفاصد اخلاقی مینماید

حاجی ملا علی گفت علم از جلوگیری بهتر تهذیب میکند علم انبیا را

بیشتر از مانع شدید محافظت مینماید

ملا محمد گفت زنها ناقد عقل سلیمند باید هدایت شوند اما نباید

انها را فعال کرد عیال من اقره العین) مسافرت کرد بگریلا رفت چند ماه

در آن شهر مقدس توقف نمود آیا بر استقامت و ایمان و اشتغالش چیزی

افروداستغفرالله بلکه شب را روز گرفت و بدینا نیک شمرد از دین
آباء و اجداد خود برگشته پیروی کاذب کافری را مینماید

حاجی آقا علیه السلام گوید اما افاضلاً غیر قبل زانکه او را محرم سازید خوب
قدری تا مل نمانید و کاملاً در این مسئله تحقیق کنید ایاتها بنویسید
که بارها بصدای بلند از قره العین تجید میگردید که مشارالیهها مجتبه
عفت و عصمت و فضیلت است و میگفتید از حیث علم و معرفتش از کتب معتبره
با اعظم مجتهد این مملکت مساوی است چرا حالا این خورازا و مسلخ را مینمایند
حاجی علیه السلام میگوید اگر دختر من خودش ادعای بابت با علم
میکرد قبولش میکردم

علامه عبدالوهاب میگوید بچه پدر محترم من هم میدانم که خواهر
تافله است اما بضلالت افتاده است باید او را بخودش وانگذا ریم
باید او را بخانه شوهر و دین حق برگردانیم

علامه محمد باقر حلی از این جهالت بهمین معنی که او را از زمان مراجعت از کربلا
زنزل من دور کرده متأثر من عیال بابی نمی پذیرد زن مسلمان بر سر کار و خواهر
علامه عبدالوهاب گفت ای پسرم شما حق دارید باید دیدنه این شرعی را بکنیم

حاجی ملا علی میگوید مجتهد اعرض میکنم قبل از حکم بتقصیر است اندازه
تحقیق هم نکنید

ملا محمد آفتابا باین اندازه نمیدانم که این جوان بدعت گذا
میخواهد ارکان دیانت و مملکت و از میان برد و بکفر استیلا بدهد
ملا عبد الوهاب برخواست و گفت برویم مسجد زیرا و الزمان از برای
مردم موعظه میکنند (در این اثنا ملا آبر غضب ناک وارد پیشو
میگوید حقیقتاً باید قدغن کنیم پیروان اسلام از برای جهاد با دشمنان
خدا و رسول اصلی و براق بردارند زیرا وجود بسیار خطری است از برای دین و مملکت
ملا محمد آبر گفت بنظر من آید جداً میگوئید

ملا آبر گفت معلوم اگر جانم برود دست از عدوت با بخیل
و اباغش بر نمیدارم قسم میخورم که همه اینها را صید میکنم بقتل یا بتوبه
اگر همه از خوشایان و اقارب خودم باشند

حاجی ملا علی میگوید قسمی معنی چه فایده دارد زیرا
اگر این امر بر حق باشد فوق تهدیدات بشری خواهد بود

ملا آبر میگوید ای شاهان قوم پرلومید که همیشه طرفدارشان هستند

دراز می‌راند بطور مزاح گفت حال شما انسان را مجبور باین
عقیده میکند (۲)

بیشتر به سمت مسجد حرکت کردند حاجی ملا علی و ملا محمد
این عقب میکشند و باهم صحبت می‌کنند

ملا محمد این می‌گوید خشم و غضب ملا البر شدید تر شده
شاید در اندرون چیزی مخالف میلش شنیده

حاجی ملا علی می‌گوید این طور بنظر می‌آید شاید قره العین
برای آنکه بعیال خود بی اعتنائی مینماید از او مذمت کرده و نیز برای آنکه
خیال عیال گرفتن هم دارد همسیره میرزا حسین خان را طالب است
منظر

زینجا داخل میشوند دایس بالیسه مختلفه اللون سما و در بیت نوشته
باغ می‌برند حلقه زده می‌کشند روی زمین صداها شناس
مثل نغمات طيور بلند است (۲) پس دایه و نیز خانم داخل میشوند
بعد از آن فاطمه خانم و قره العین و حاجی بشیر

دایه بایز گفت ملا البر محض آنکه مردان خدا باید از اینها نگاهدارند

نمایند شما را زوجه خود نموده بنا بر این باید شما ممنون و تشکر باشید

ایلا خانم گفت اگر اول و از فرط مهریانی این کار را کرد پس چرا بیست و

عهد کرد مرا با خود بگم ببرد ایام در خدا شناس نباید بجهش و ناکند

دایه گفت ای طفلک احقر مرد از برای وعده فی که وقتی در تحت استیلا

مشتهیا است برفی نمود مسئول نمیشود قدری هم تفکر کن نجید

و تعریفی که مردم از برای نا اهل بایک دختر تویی از او میکردند کهنه شد و از

میان رفت حال عقب و وسیله دیگری میگردد که جلب توجه و شهرت نماید

ایلا گفت چرا

دایه گفت برای اینکه مجتهد شود و شما نباید مانع او شوید در

حصول این آرزوی بزرگ شما باید عیال محبت و مطیع او باشید و تحمل

هر چیز از برای راحت و دل خوشی او بنمائید پس ناطق خانم بانها ملحق

میشود میگوید رأی شوهرت بر چه قرار گرفت ای ایلا ای محبوبه ایاشمارا

در وقت خود همراه بگم میبرد

ایلا خانم گفت خیر شوهر مرا اینجا میگذارد اما غصه و اندوه من کمتر

میشود زیرا اگر چه من قوم و خویش دوری هستم از شما لکن محبت

و مهمان نوازی شما بجزی است که این جا را با خانه خودم فرق نمیگذارد
گریه میکند و قدری دور میرود

فاطمه خانم بدایه گفت آیا بلا آبرو نگفتید که این غصه شاید
سبب هلاکت لیل خانم میشود

دایه گفت هرچو گمان میکنم که او خودش بهتر از من و شما
واقف بمقاصد خود باشد

فاطمه خانم گفت آیا قره العین با او صحبتی نداشت

دایه گفت البته صحبت داشت ولی قسمی که خارج از آداب زنی است

فاطمه خانم گفت ممکن نیست او بی حجاب پیش او رفته باشد

دایه گفت خیر باین اندازه جسارت نمیکند اما وقتیکه بمرد صرف

صحبت میشود هرچی معلوم میشود آن متاع بدنی را که مرد بخواهد از زنی

متوقعند فراموش میکنند بلا آبرو گفته بود که بموضع جالین بوظایف

خود عمل نماید حتی غنچه بود که رفتن بزیارت اعلیٰ حضرت را و بی فایده است

مگر اینکه طلب مهم مقدم باشد و حالت زنی باینچنان در تخییر است

مدتی حیات من مسکنت و مطیع بود دانند / در این اثنا قره العین

اهسته داخل میشود سرش بزیراست و مشغول شمردن تسبیح
 بعدی ایستد و تسبیح دور دستش می اندازد و گل سرخ بزرگی را
 در دستش میگیرد سرش را پائین آورده گل را سخت استنشام مینماید
 (فاطمه خانم برمیخیزد از میان حلقه زینها و بطرف قرة العین می آید
 و سرش را روی شانه او می گذارد

(قرة العین چشمش را از روی گل برداشته بروی جمیل او می اندازد
 و بیستم میکند لبش را بر پیشانی فاطمه خانم میگذارد و دستی بموهای
 بلند سیاهش میمالد قدری بهم شباهت دارند قرة العین
 رنگا قدری سنگین تر و زرد است و خواهرش سفید و شیرین تر است
 فاطمه خانم میگوید ای قرة العین از مشاهده این صبح که از ایا مر
 بهار است چه منظری در چشم شما جلوه دارد

قرة العین میگوید از جمیع جهات می بینم حیات جدید در طلوع است
 زمان کوشش و مکافحه بین زمین سخت و تخم روینده گذشته است
 عنقریب جمال خضر مند تا بستان بر جمیع اشیا، جان و سطوح خواهد نمود
 فاطمه خانم میگوید اما وقت ریختن برگها در پاییز و در بادهای سرد

زمستان تا ازل میشود و زمستان تمام اشیاء را جامه اشکل بسیار

قره العین میگوید معتذک آن اشکها صورت ابتدائی دارد زیرا

فصل بها و طفر منند غلبه خواهد نمود ای خواص من بنا بر این

چون مشاکیلا ادیان کهنه جامد و اشکال بیروح شدند دین

جدیدی در قلوب مردم تولید میشود

فاطمه خانم میگوید ای شما معتقدید که حضرت بی زلف است بام

فصل خزان ادیان میده را بمهار روحانی تبدیل کرده است

قره العین گفت بله او بانی و مؤسس دوزخ جدیدی است و عنقریب

مردم بواسطه تعالی ش اسرار حقیقت را کشف میکنند

فاطمه خانم گفت چرا ملت مرتبه برای مردم کشف حقیقت نمیشود

قره العین گفت زیرا تدریج در ترقی از توانین و نوا میسر طبیعیست

و از سنن الهیه است فرض کنید عالم مدرسه بزرگی است که

از وقتی تا وقتی معاین جدید و تعالیم جدیدی لازم دارد و تمام معالین

بزرگ در انجام مقصود و لحد مساعی و جهاد وان کمال عالم انسانی است

در این اثنا حاجی بشیر داخل میشود و میگوید ای فاطمه من

اما ملا محمد بجز این جامی نبود و بیخود هستند با شما حرمانه صحبت بلدند

قره العین گفت بگو بنویسند داخل خانها میروند و نه بیرون میروند

منظور چهارم

ملا محمد در نهایت سرعت داخل می شود

ملا محمد گفت ای قره العین چون پدرم مشغول تکبیر با توها بود

و مؤمنین امر میکرد که جهاد نمایند من زود مسجد را ول کرده با کمال

عجله آمدم که شما را از خطری که بواسطه این دین باطل در پیش دارید

مستحضرا کنم و اتمام حجت نمایم که بخانه مراجعت بمنزل خود مان

کنید ملاحظه زمان فراق مان را بنمایید چرا این مفارقت ناگوار بین

ما باشد ای اسباب اتصال ما فراهم نیست جوانی قرابت

قره العین گفت شما خلی که صبرید ابد العنائی بانه افتراق ما

نمایید من همیشه حاضرم که با شما زندگی کنم اما شما نمی گذارید

ملا محمد گفت چرا ای عزیز من کمال دل سوزی را از برای شما دارم

هیچوقت من راضی باین مفارقت تلخ نبودم

قره العین گفت پس چرا امتدادش میدهید

من می توانم بگذارم عیال را بی بماند من نمیتوانم ببینم
 که او عار و ننگ و تحقیر در خانه نوده محترم من بیاورد حتی کلاه همه
 مرا سبزه و ملامت مینمایند که چرا طلاق نداده امر قری فکر کن
 ایستو محبت من زیاد نبود که با وجود این همه تهمت ها هنوز طلاق نداده
 قره العین گفت شما اگر خود را از ترس خیالات مردم آزاد میکردید
 سلامت و راحت میدیدید ای کاش قری گوش بمن میدادید و پیروی
 حکم و حجتان آزاد خود را مینمودید

بنا بر آنست آراء مردم رأی من است ای عیال اگر راه من خیال کن که
 کلمات تو تغییر در میزان عقل من میدهد حق با من است زیرا عموم
 رأیشان با رأی من موافقت دارد

قره العین گفت آراء مردم غالباً اول را از آخر نمی داند
 ما را می بیند گفت مزخرف مگو ای زن اگر چند دقیقه قبل چشمهای مردم را
 در مسجد دیده بودی چه از درامم باب کاذب خشم آلود شده بود
 قدر رأی عام را آن وقت میدانستی

قره العین گفت و شن و قیله مبنی بر بیعالت باشد دوا می ندارد

در دست تهیه

توبه العین آفت گوش نه که قانون طبیعت حکمران بر جمیع است و

هر کس مخالفت قانون نماید قهراً مغلوب خواهد شد حاجی ملائی

بدرت مخالفت حقیقت را مینماید نتیجه این کارش را طلب خواهد کرد

عالم مجذگت دور بیند از این کلمات مزخرف را و جواب موانده

ایا این عقیده پر نیک و اترک میکنی و بمنزل حیوانی

توبه العین آفت جواب مرا گوش کن بگذار در خصوص این امر عظیم

باشما مذاکره نمایم و بدقت مستمع شوید پس حیوانان تجزید میشود

و متفقاً ارواح نفوس را محتایق و معانی عالیه ترقی میدهیم

ملا محمد گفت حاضر نیستم بیک کلمه بیشتر در خصوص این

مطلب بشنوم

قوت العین گفت پس اجازه بدهید با هم زندگانی کنیم و عن

ساکت خواهد بود بلکه بواسطه معاشرت از حسن کمال و جمال

حضرت باب مستحضر شوید

ملا محمد گفت ممکن نیست ما با هم صحیح کنیم مگر اینکه علناً انکار این

عقیده را بنمایند عیال من باید در انظار تمام مردم بی آنکه باشد

در دانشا، این مذاکرات غوغائی در شهر بر میخیزد صدایش نزدیکتر و
 نزدیکتر میشود و همی بلندتر میگردد در ب خانه بازی شود
 ملا محمد امین با کمال سرعت و وحشت داخل میشود

منظر پنجم

مثل منظر قبل

بعد ملا اکبر نصیر (میرزا صالح شیرازی) میرزا حسین خان
 و سرایزها داخل میشوند

ملا محمد امین بلا محمد گفت مسئله هولناک و قضیه خشت ناک
 آنکه پدر بزرگوارت کشته شد شما باقی باشید

ملا محمد گفت چه میگوئید این کلمه چه معنی دارد چه طور شد

ملا محمد امین گفت در دانشا راهی که مسجد می رود سر پیچ کوچه

خجری بدهن پرت زدند افتاد فوراً جان تسلیم نمود

ملا اکبر داخل شد و گفت سه مهاجم بچک آمدند بابی هستند

و پیروان عیالت میباشند

ملاّ آقا محمد باقر علیه السلام بقدره العین که رویش را در حین ورود ملاّ محمد امین پوشیده

بود خطاب میکند میگوید مراد هات را با این هات ترک کن

قدره العین - آوردن ممکن نیست باینها قابل باشند

ملاّ آقا محمد باقر غرابت این جا است در همان ساعت که حاجی ملاّ تقی

برضد این قوم پرلوم گفتگو میکردند کشته شدند

ملاّ محمد باقر بقدره العین گفت اگر از این دین برنگردی بر من واضح

میشود که تو اسباب این قضیه را فراهم آوردی زیرا که فراموش

کرده ام کلمات ترا که گفتم / دهش را پراز خون می بینم

میتوانی انکار کن

قدره العین گفت من از قانون کلی عمومی یعنی مکانات دهری

حجت داشتم نه از قضاوت مکتب مقصد و مکتب قضیه

ملاّ محمد باقر گفت پیش روی جمیع شما من اورا طلاق میگویم طلاق میگویم

طلاق میگویم پس رو بلاّ محمد امین کرده گفت شما باید شهیدم را دیدید

ملاّ محمد امین گفت من شما را دلالت میکنم پس بلاّ محمد باقر علیه السلام

خارج میشوند / ملاّ آقا محمد باقر بقدره العین کرده گفت عدالت

خاکه میکند باینکه شما باید بعذاب شدید برسید و سه نفر

شریک شما هم گشته شوند (در این اثنا میرزا صالح

شیرازی داخل میشود میگوید همه این ها بی تقصیرند ان کس

که حاجی ملا آتقی را کشت منم خطو کفروش را گرفتم که مجدداً شرکتند

این بی گناهان را آزاد کنید و مرا بجای آنها بگیرید

ملا آتقی گفت تو هم نیند از این قوم پرلومی این متهم ساختن خود

مکن است حيله ئی باشد از برای خجالت رفقایت

میرزا صالح شیرازی گفت خیر آنها نمی توانستند حاجی ملا آتقی را

بکشند زیرا بسیاری آنها را در صحن مسجد میدیدند وقتی سرد

پنج کوچه من منتظر بودم با این خجور و قبضه ام اورا کستم پس خجور

خون الود را بیرون آورده نشان میدهند

ملا آتقی بنصیر میگوید برو چند قرآش بیاورد پس رویش را ببرد

صالح شیرازی کرده میگوید پس شما از طرف قره العین مأمور بانجام

این عمل شده اید

میرزا صالح میگوید من سخن جا آمده که از جای دوری

بقرة العين خبری بدهم اما اورا ندیده و کلمات حاجی بدلتی مرا
 بخشه آورد لهذا مصمم شده اودا قبل از خواندن خطابه اش بکشم
 قاتلمه نشد و بعد از تکفیر کردن او نفسش را گرفته والی لابدا ورا ساکت کرده
 ما آلبرسگوید بنا بر این باورها دشمنان خود را بواسطه قتل مغلوب
 میسازند و با این طریق عالم را تحریک میکنند

میرزا حسان شیرازی میگوید فعلا من اودا بر حسب شریعتی
 که شما ترویج مینمائید معمول داشته ام که میگوئید ما ما موریم
 که کفار را بقتل رسانیم

قره العين میگوید اما در دین ما باید دشمن را بواسطه حکمت
 و محبت مغلوب سازیم و شما ای شیرازی خطا کردید که موافق شریعت
 قبل معمول داشته اید

ملا آلبرسگوید بطور استهزا میگوید آیا پیرو با بختا می کنند
 قره العين میگوید بدانید که پیروان حقیقت هم در ابتدا
 ممکن است جاهل باشند و ضرر با عبرت که پیروانند وارد بیاورند
 ملا آلبرس میگوید تحریک عالم را که شما مدعی وقوعید فی الحقیقه

باید بطی الوقوع باشد

قره العین میگوید ممکن نیست در یک روز مجدداً ل
 برسد زیرا فقط بواسطه کوشش و مجاهدات متوالی انسان
 میتواند بر عوائد و مشتهیات نفسانیه خود غالب شود
 مع هذا ما برای این مقصد مقدس باید جان شیرین قربان کنیم
 و در این اشنا میرزا حسین با سربازها داخل میشود میگوید
 شنیده ام قاتلی که خودش را متهم ساخته است
 فعلاً در اینجا است

ملا آبر گفت بل این است آن پلید سربازها ببرید
 او را زنجیر خانه و ملحق کنید بآن سه قاتل دیگر در یک وقت
 تمامشان را باید بقصاص رسانید

میرزا صالح شیرازی گفت اما آنها باید مرخص شوند
 چه که بی گناهند من تنها مقصود

ملا آبر گفت هر چه ای باید کشته شوند و چه
 قدر خوب است که همین حالا ریشته تمام بابی ها کننده شود

۴۵
میرزا حسین خان میگویند و لکن عدالت

قدرت خیر میگویند خدا حافظت باد ای شیرازی عوض

اضطراب و گره خود را و ادار که با صافی و اطمینان قلب جان بدی

دور جلت و فزاع و خوریزی باید بصلح و صلاح و صبر

و حکمت تبدیل شود شمشیر باید غلاف

شود و دست های ما بر آید

ساخته اهل عالم

باز شود

برده پائین می آید

فصل دوازدهم

قرون

در اطاقی که بنا بقانون و رسوم مشرق زمین است خانه پدر

(قره العین)

اطاقی که بکاشیهای لاجورد و تیرهای محکم و پنجره چوب قهوه

رنگ مزین است پرده ها و تالی ها را بارنگهای براق موج میزنند

و سنگ و شیردان و ادوات برنجی میدرخشد

فاطمه خانم در استانه پنجره نشسته بگلزار بیرون نگاه میکند

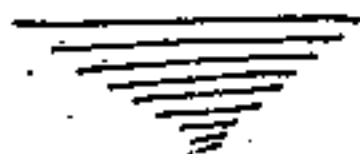
حاجی بشیر هم نزدیک ایستاده است

لیلا خانم روی زمین بتمکاتیکه داده است چشمهای درخشان

و چهره زرد اعلان میکند که مرگ او را دعوت کرده پهلوش دایه گهوا

طفلی را میبباند و بیات آواز پراندیشه صفتی است آوازیکه صبیح

میشود مریض از خوف مرگ مرتعش می شود



منتخبه اول

دایه، لیلای خانم، فاطمه خانم، حاجی اشیر، قرة العین

چند مطرز و بیل ترجمه اشغاری است که دایه بان متغنی بوده این اشعار
 مؤلف در انگلیس نیز شعر در آورده است هر چند ترجمه
 شعر انگلیسی بفارسی در صورتی که مترجم طبع شعر نداشته باشد
 غیر مربوط و عنایات زشت می شود ولی محض اینکه در ترجمه
 کتاب که وزیادی نشده باشد نوشته می شود

دایه بیک رویه واحد متغنی است

زن دو صاحب دارد زن هرگز آزاد نیست اسیر است در جسم
 و روح در دام عداکت گرفتار است بر این طفل خفیف نگاه کن
 که بزودی زنی میشود و در عنقوان جوانی با مردی اقتران می یابد
 زن دو صاحب دارد زن هرگز آزاد نیست بتدریج تحلیل می رود
 از مشقات مادری زود در وحش پرموده میشود از آتش غیرت
 زیرا دخترهای بکر بشویش می رسانند مسرت ناگواری را که او بواسطه

شوهرش کم کرده زن دو صاحب دارد زن هرگز آزاد نیست
 مندرجاً پیری و غصه بین او را نزد صاحب دیگرش اجاقفتند میگردد
 او را در اغوش استخوانهای او خورد شده چشمهایش تاریک است
 و لبهایش سرد و تحت خوابش قبر تنگ زن دو صاحب دارد
 زن هرگز آزاد نیست زیرا که اگر صاحب اولش چنین نخواهد
 در بهشت او است عیالش اما اگر صاحبش را دوست ندارد
 روح آن زن در جهنم آواره میشود چون ارواح شریره در آن حال
 ناگوار دور او را میگیرند زن دو صاحب دارد

زن هرگز آزاد نیست

لیلا خانم مینالداه فی الحقیقه در این کلمات مات خود را مشاهده
 میکنم من زوجه ترک شده نزدیک بمرگم طفل کوچکی من بچتر بزرگ
 میشود و همین بخت مرا ملاقات میکند و ای بحال زن زیر آینه ایست محکوم
 مرد و مرد محکوم شهوات منغیره

دایه میگوید حق تونیت تکذیب شوهرت را بنمائی او کاری کرده که مشروع
 و ممدوح است در انظار مردم بدو آنچه توجه نماید صدیقات جافت باش

دایه میگوید من سر رشته‌ی از محروم جادویی دارم که شاید بتواند
 شما را راحت دهد تجربه میکنم تمام زبور و طلا آلات خود را بمن ده
 دینک دوانی آنها را گذاشته بچوشانم پس تمام زبور و طلا آلات زن مشرف
 بموت را گرفته ذکر میخواند که طلا عنقریبهای سپاه دایرنک بهتر است
 تلوی میبکند پس ناظر خانم نزدیک میشود و دایه را قطع میکنند میگردد
 دور بینداز این او را دیهوده را بگذار لیلا خانم راحت باشد
 دایه میگوید این او را من مقدم است زیرا از لب بت درویش عارف
 عالمی در فن محکم تعلیم گرفته ام از وقتیکه اتفاق قتل حاجی ملا تقی بواسطه خراب
 قرة العین وقوع یافته خانه ما پر از ارواح شریره واجنه شده میخواهم
 بواسطه این علم روح این زن را از بدبختی و شر ارواح شریره خشنه نجات دهم
 ناظر خانم بطرف لیلا خانم قدم میزند و دایه میرود عقب اتفاق و این قسم
 محلول عیبی در کاسه روحی درست میکنند اما در کمال احتیاط آلات طلا را
 باسمه اینکه در آن دوام بگذارد و در حجب و زبر لیا من خود پنهان مینماید
 نیز خانم میگوید چه امید ی برای من در عالم باقی میباشد که شوهر

برای نامزد جدیدش مرزک کرده اگر من در این عالم باو مساعدت ننمایم
 برای چه او در آخرت طالب من خواهد بود پس امیدوارانه نگاه
 بدایه میکنند که شاید دایه بتواند در گریز از جهنم او را مددی کند
 فاطمه خانم میگوید اعتنائی نکلمات احقانه این عجزه کن بهشت
 و دوزخ مکانی نیست بلکه عوالم روحانی خود شماست و ملائکه صاحب
 روح شماست روح شما در تحت نفاذ و حکم او نیست بلکه تابع اراده
 خود شماست شما باید طالب چیزهای حیل شریف باشید و میباید
 زیرا خلقت موهبت ناعدد و راست

لیلا خانم میگوید کاش زود تر کلمات امیدواری و دل را در شما را شنید^{بود}
 فاطمه خانم میگوید چیزی که شما را ناتوان و ضعیف میسازد فقط باس
 از قدرت خداوند است ما بوس از قدرت خداوند باس ای ضلالت پلک طینت
 لیلا خانم گفت هر چیز از من پوشیده است تنها در بیابان
 جهالت مقیم و عقل ضعیف و بی تربیت است هیچ نمیداند طالب چه باشم
 فقط میخواهم مسرور باشم

فاطمه خانم گفت این میل بمرت خودش را مار بقا است

لیلا خانم گفت آبا هرگز کسی در این عالم قانع میشود ^{۴۱}

فاطمه خانم گفت کل موجودات در این عالم بکمال خود منتهی نقطه
ارتقای خود میرسند غیر از انسان که اعظم مصنوع دست طبیعت
اگر عالم بعدی نبود که در آن نشو و نما نماید و ترقی کند و بنحایت
القصوی برسد البته ناقص میماند و بعد از این انسان با مال خود
نائل نمیشد

لیلا خانم گفت آبا نشویش و عدم راحت در طلب کل موجود هست
فاطمه خانم گفت بلی حتی شخص معصوم متصل در کوشش و اشتیاق است
که بجهت ربانی بیشتر تقرب جوید و همچنین شخص گناهکار نیز در
طلب همان است ولی من غیر استشار

لیلا خانم گفت آه عالمی فهمم حالا میفهمم

فاطمه خانم گفت حق بکن نیست مستود بماند و آنچه که حالا بر شما
مجهول است بعد معلوم خواهد شد زیرا ترقی در عالم روحانی
استمراریت نیست روحی که متوقف در یک مقام باشد یا در ترقی است
یا در تنزل اما از برای روحی که مایل بترقی است ترقی آن شایر محدود است

لیلا خانم گفت هر چه بالاتر رویم دایره افق وسیعتر میشود
 فاطمه خانم گفت آثار و بروزات روح دلیل حقیقی است از برای
 بنای وجود حالا آمده و در احتیاجی طفلک شیرین زیرا بد رستی که
 وقت انبیا است نزدیک است یا لطینت و ابتلاآت شما عنقریب
 جالب چیزی میشود که نفیسترا ز همه چیز است

لیلا خانم گفت حقیقتاً کلمات شما مرا متأثر کرده مددی از برای
 من شد (پر لیلا خانم میخوابد) دایه با کاسه روحی
 نزدیک میشود یک حب آتش سرخی در آن می اندازد شعله بزرگ
 آبی از آن برخیزد
 فاطمه خانم گفت شعله درخشنده را خواموش کن آدم خواب را
 بیدار میکند

دایه گفت شعله غریبی است پراز قوه جادو است ارواح
 ظلمات را دور میکند (ابتدا میکنم بنام پیغمبر)

فاطمه خانم گفت برکن و بفهم که چنین مکر و جادوها فقط ما خود
 از تصور اشخاصی است که با دماغ شان ما خود را است یا می بینند و ملحد

اینها موهومات صرف بیهوده است که ابدًا ربطی بتعالیم حضرت
 پیغمبر ندارد از این خیالات بپایانده منصرف شو و محتایق دین خودت
 توجه کن اگر امر تازه را قبول نمیکنی اقلًا محتایق دین قدیم خودت
 منسک باش (۲) پس حاجی بشیر کاسه پراز شعله را دور
 میرد و سعی میکند آن را خاموش کند دایره هم او را تعاقب
 میکند در همان حین قره العین داخل میشود و دایره را از
 گرفتن کاسه منع مینماید دایره بیرون میرود و می‌آیند که آه
 نجر شد مرا ز سر این کافره نجر شد

قره العین گفت عدا جاهل است مثل خفاشی است که از نور
 در طلوع فجر میگریزد زیرا از بنیانی محروم است (۲)
 فاضله خانم گفت آیا از مولای ما حضرت باب اطلاق بیسم
 زده‌اید من خیلی شوشم

قره العین گفت نه ؛ و لکن ایمان جدید البنای شما شما را
 منززل مینماید مثل طفل کوچکی
 فاضله خانم گفت هر چه احساس میکنم که طوفانی عظیم عنقریب

ظاهری شود و بزرگترین اشجار بزرگترین خضر و ابتلا خواهد رسید
 ای قره العین از زمان قتل حاجی ملا تقی عموجان شما در خطر است
 قره العین گفت به از وقتیکه من در کربلا امر حضرت باب را
 قبول کرده مستعد و حاضر شده ام که جانم را از برای امر الله قربان
 کنم تلمیذ استادش را تا ستمیناید حضرت باب که از عای چنین
 امری را در مقابل هزاران اشخاص مقتدر ظالم مینماید میدانند
 که جانشر در خطر است و با وجود این در نهایت اشتیاق با ادعای خود
 ثابت و باقی میماند تا آنکه جمیع مردم را بوظایف و تکالیف
 خود شاعر نماید و حقیقت خود را ثابت سازد
 فاطمه خانم گفت آیا این قربانی کلی ضروری است
 قره العین گفت دانه باید خود را در زمین قربان کند تا آنکه
 درخت انبات نماید حیات ظاهری پیغمبران باید آنها یابد تا تعالی شاک
 باقی بماند ای خواهر من بنا بر این بشنویم که مولای ما شهید شده است
 ما نباید متزلزل شویم بیقین بدانید که قوه الهیه ممکن نیست بواسطه
 مخلوق مغلوب شود و حضرت باب هر چند صعود فرموده باشد با وجود

این تعالیش زنده ابدی است او نیز ما را در انتظار از برای ظهوری
اعظم از خود مشغول میا شوده است

فاطمه خانم گفت آیا چندین سال بعد از ما ظاهر نمیشود

قره العین گفت باین عقیده شماست زیرا حضرت باب با فرموده است

که منتظر باشیم و چند نفر از اجنای خالص بزرگ علامات غریبی از

عظمت حضرت بهاء الله که در طهران تشریف دارند می بینند

در نشاء این مذاکرات حاجی بشیر داخل باغ میشود که کوزه

آب کند مراجعت مینماید بایک دستمال ابریشمی بزرگ پراز گل

سرخ میدهد آن را بدست قره العین دستمال را که باز مینماید

مکتوب گل رنگی را می بیند که از میان گلها روی دست او بر زمین

می افتد باز میکند و آن را میخواند

حاجی بشیر میگوید در ب باغ حاجی ملا علی منتظر برای جواب است

قره العین میگوید عمو جان میخواهد فوری مرا تنها ببیند چه

میخواهند بگویند بعضی آنکه لیلای خانه آرام شوند من هم زود می آیم

ای خانه گفت آه ای قره العین نفس سرور مرا را بر خود احساس

میکنم مراد در بغل خود مان بگیریید ۴۶

قره الدین آفت نرسید ای ایلاخانم مرگ از برای استخراص شما پیش شما

می آید و بواسطه مرگ داخل در عالم آزاد تو وسیع تری خواهید شد

ایلاخانم گفت حق است در خوشی بندگان این دنیا ندارد شکسته

شده ام آیا دختر کوچک من باید زنده بماند یا بعد از من زنده میماند

که آنچه را من تحمل کرده ام تحمل نماید

قره العین گفت راحت باش ای ایلاخانم تا وقتیکه دختر شما بزرگ شود

بخت زنهای مشرق شروع بترقی کرده است عنقریب باندازه ای که

خواهران مغربی ما آزادی دارند حریت خواهند یافت زیرا حضرت باب

حکم آزادی تمام زنهای روی زمین فرموده و کلمه الله باید اثر داشته باشد

ایلاخانم گفت ایاز این جهان که بعد از خود رها میکنم خبر داد

خواهم بود

قره العین گفت ما معرفت کامل روشنی از جمیع عوالم مادی و

خود داریم ما فاقد هیچ چیز نمیشویم مگر فقدان آن را خودمان اراد

کنیم و چون در ادراک ترقی کنیم دایره خیالات ما وسعت می یابد

و هر روز عالمی در آن مکنون است بابت مطلب بفهمید و خوب بفهمید
و آن مفتاح خزائن اسرار خواهد بود

ایلا خانم گفت مرا نزدیک خودتان بگریید ای قره العین آه
چشمهایم مثل زغال که در آتش میگذارد میسوزد

قره العین گفت آرام باش ای ایلا خانم نزدیک شما هستم و
هرگز ما از هم جدا نخواهیم شد

ایلا خانم گفت نزدیکتر بخودتان بگریید نزدیک بقلب
مهیجتان قلب من از زدن ساکت میشود و خفقان پیدا مینماید نزدیک
تو بقلب زندگ خود نمائید

در اثناء این مدت قره العین از او توجه مینماید تا آنکه
جانش را میسپارد قره العین آهسته آهسته او را میبوسد میگوید
گل نازکی در حال خرمی حیات و عنفوان جوانی بواسطه وزیدن باد
امداد ای کاش روح لایقانه حریت و اقتدار در استخلاص عالم
از ذلت جهل و غمی تعجیل میکرد پس دایه داخل شد می بیند
ایلا خانم مرده است فریاد بلند می کند زنها داخل میشوند

دانه میگوید خانمها خانمها بیایید اینجا که لیل خانم جان
 سپرده است مساعت کنید که او را از این مکان که مملو از
 شیاطین و ارواح شریره است باطاق دیگر دورتری ببریم
 حاجی بشیرخواست که مانعت نماید قره العین مانع او پیشود
 قره العین میگوید بگذار دایره را هرچه میخواست بکنند زیرا
 حالا مانعت فائده ندارد روح لیل از قید این جسد آزاد
 شد بگذار جسد را ببرند

منظوم

قره العین (فاطمه خانم) حاجی ملا علی ()
 فاطمه خانم از باغ مراجعت مینماید میگوید آه که صدای گریه
 زنها دلیل برفوت لیل خانم است
 قره العین میگوید او در نهایت سکون و قرار بعالم جدیدش قدم
 گذاشت زیرا بر تو معرفت روحش را میداد نمود ()
 چه خبری از حاجی عمو آورده اید

فاطمه خانم گفت میگوید حضرت باب هنوز در قلعه ماکو

محبوسند و میترسم که حبسشان سخت تر هم بشود و مکاتبه

با آن حضرت از برای ما میسر نشود

قره العین گفت خصوص دشمنان ما زیاد می شود چه که

می بینید از حبس حضرت باب اشتعال و حرارت

اتباعش کم شده است

فاطمه خانم میگوید حقیقتاً حاجی ملا علی میگویند بسیار

از روسای روحانی ایمن آورده اند لهذا آنها را یک قسم خورده اند

هرگز علناً اقرار بعقیده ما نماید و در انکسند مغلوب خواهد

شد و نیز حاجی عبو پیغامی از طهران دارند برای شما ما تنها

هستیم پیر من با ایشان اشاره کنم بیایند پیر ما پس از دیدن

که داخل باغ باز می شود اشاره میکند حاجی ملا علی داخل میشود

حاجی ملا علی گفت ای اشرف النساء امشب باید از این مکان حرکت

کرده فرار نمایید که در خارج قزوین تبلیغ بشارت امریه نماید

قره العین گفت از جهنم شما هر چه بر می آید که جدا این عنوان را

میفرمائید متخیرم زیرا میدانید که من در خانه پدرم محبوسم چگونه
و بجا میتوانم فرار کنم

حاجی ملا علی گفت آقا هادی نزدیکت ظهر وارد شد او را حضرت
بهاء الله فرستادند با دستور العمل که شما را بطهران بنزل ایشان
ببرند. بهاء الله مانند شما را در این جا خطر میداند و شما
کار عظیمی دارید که باید بجایارید و در خارج قزوین رؤسا و
بابیه قرار است در عازندران همزنگ را ملاقات نمایند شما
هم جزو آنها باید باشید و بقوة فاهره روح خود آن جمیع را
باید مساعدت نمائید در وقتیکه تاریکی شب چشمها را فراگرفت آن
وقت شما بروید نزدیک حصار شهر جانی که آقا هادی با چند
اسب غنچه شما است

قره العین گفت اما وطن من هم مرا لازم دارد

فاطمه خانم گفت شما باید برای خواهر مرا الله بروید اگر اینجا

توقف نمائید یک روز احتمال دارد فتوای قتل نیائید من بعد از شما

در این جا میمانم و آنچه را نیم تمام و ناقص گذاشته اید تمام خواهم کرد

قره العین با کمال مهربانی بفاطمه عنوان میکند زندگانی دو قسم است
 یکی ظاهر و آشکار و دیگری مستور از شهرت و انتظار و لکن در
 نظر بصیر حقیقی جلوه اثر کمتر از اول نیست پس همیشه اش را
 میبوسد و صدائی شنیده می شود

حاجی ملا علی بر میگردد و میگوید ترتیب میدهم که در باغ یک
 ساعت بعد از غروب باز باشد هر وقت توانستید بروید

منظر

مثل منظر قبل

پس ملا عبد الوهاب و دو طفل قره العین داخل میشوند
 قره العین گفت ای اطفال عزیز من صورت منبسم شما بر
 روشنائی روز می افزاید

پس ملا عبد الوهاب رو کرده گفت اخوی حال یان خوب است
 ملا عبد الوهاب گفت خوب است اما مزونم منصلاً حزن دارم
 خیل متألم از این تنگی که شما بر ما وارد آورده اید و از شما

ملقمه که بدین قدیم مراجعت فرمائید

قره العین گفت آیا مردمی تواند که بعالم طفولیت برگردد

عاضی و حال دو عالم مختلف از مراتب ترقی و رشدند ماضی را

دوست میداریم اما آیا میتوانیم بان برگردیم

ملا عبد الوهاب گفت آیا میتوانیم دین آباء و اجدادی خود را

برای ادعای جورانه یا حیوان ملحد دور بیندازیم

قره العین گفت مانعی نخواهیم دور بیندازیم بلکه میخواهیم

از رواند و عوارضی که داخل آن شد مطهرش سازیم و بشکل

وسیعتری روحش دهیم

ملا عبد الوهاب گفت شکل وسیعتر ملاحظه مساجد مان را بنمائید

که پراز عبادت کنندگان است ملاحظه قوت و شرافت علوی ما را

بالنسبه بقوت و شرافت معدودی فیمل از بانی ها که حتی بیات خانه

بیات مسجد برای عبادت ندارند بنمائید ایضا نظریه که عقلا گویند

بحرف میهوده شما بدهند

قره العین گفت عقلا میدانند که درخت پیر خود خورد پیر مرد

شده خشک می شود و دانه کوچک خورد انبات و رشد مینماید
 و از نهال خورد بدخت متوسطی میرسد و بعد از آن درخت
 قوی هیكل می شود

فالجاء از رزق نیک درخت میگوید در وقت ظهور هر سه پسر
 عمومی هم نهایت را می بینیم هم بدایت را نهایت را در تمام قریم
 بدایت را در ظهور جدید

ملا عبد الوهاب میگوید شما غریب در عقیده خود را بخید
 اما همین طور من هم در عقیده خود را بخم و یکی از ما باید غلط افتاده باشم
 قره العین میگوید لازم نکرده است شما بک بر نوی از حقیقت را
 می بینید ولی باب پرده از روی وجه وسیع حقایق بر میدارد

ملا عبد الوهاب میگوید مغالطه و لفاظی را بگذار ای قره العین
 شما براه غلط افتاده اید التماس مینمایید این را بفهمید و ما را از این
 عار و خطر مستخلص نائید کلیه امور شما را بسمت ما دعوت مینماید
 راحت شهرت و عادت

قره العین میگوید محبت و خلوص من مرا از آن باز میدارد و سزاوار است

ملا عبد الوهاب میگوید عنقریب پشیمان بشوی و قتیکه

دیراست و بی حاصل ۲ پس بیرون می رود و اطفال که

در گوشه حیاط باشاهین بازی می کردند بهمت مادرشان می

اطفال میگویند ای مادر بجهت مایک قصه می گوئید

قبل از آنکه خاله ما برای بازی بیرد

قره العین میگوید چه قسم حکایتی قلوب نازک شما را

مسرور مینماید ای عزیزان من

اطفال میگویند حکایت کنید از هر چه شما میل دارید

میگوید بسیار خوب

قره العین میگوید در باب مملکتی یک شهری بود نه خیلی دور

از اینجا پر جمعیت و بزرگ با مساجد متعدده و قصرها و خانه ها

و بازارها و کپرهای فقرا در ابتدا شهر مثل حالیه ساخته شده

بود و دارای این ابنیه نبود زیرا آن وقت سایبان نداشت چند

عمارت داشت و بساطینی اطراف هر خانه بود در آن ایام محقرترین

خانه پراز شعاع افتاب بود و هوای لطیف داشت اما بتدریج

کوچه ها کم و سعت شد و اشخاصی که بسیار فقیر و محتاج بودند
 باغ هاشان از دست رفت حتی عمارات و مساجد تارک و کثیف شد
 بعلت اینکه عده عمارات که زیاد شد رونق یکدیگر را از میان برد دارا
 و انظار هر دو نقت شد نقت بزرگی اهالی مریض شدند بلا پای عجیبه
 ظاهر شد طیب حاذق پیدا نشد در این شهر نیت جوان پاک پر شو
 با مغزی زندگانی میکرد

ظفر آفت نامان جوان چه بود (گفت قربانی بود)
 از این حالت اهالی شهر نهایت متاثر شد و در صدد تشخیص مرض
 و تهیه و تدارک درمان برآمد و زود ملتفت شد که این شهر
 از سوء تدبیر و لاابالیگری اهالی عوض اتساع و نمو و رونق خطا و دنو
 گذاشته و کم و سعت گردیده لهذا آن تنگی و حالت ناگوار نتیجه
 طبیعت ان امر غیر طبیعی گردید که لازم شد که ان شهر تجدید و
 تنظیم پیدا کرده و سعت بیابد که رفع احتیاجات حاضر و اهالی
 شود و مجدداً سلامت و سعادت یابند تا ماین هارا بهم شهرهای
 خود اظهار داشت

دعا گشت بنده باید اهالی شهر سعادت مند باشند

نوره العین گشت خیر بواسطه جهالت یا بسبب اغراض شخصی

انها اورا سخریه واستهزاء نمودند انها بنازل خود انرا گرفته بودند و نمی فهمیدند معنی صحت حقیقی چیست و لکن قربانی اعناء

باشهزاء انها نکرد شروع تجرید و تعبر هر نقطه شهر که

بیشتر خراب و فاسد شده بود نمود پس این استقلال واستقلال

سبب خشم و کینه دیگران شد و فقط محدود قلیلی از مردم

بجکات اعمال او تاراف شدند این اشخاص پیروی تعالیم او امر

او نمودند در میان انها مادری بود و تشخیص میداد که تمام اطفال

مهر که در نمو و رشدند اگر شهر خراب و ویران تجرید و تعبر

نیابد مریض و پریشان خواهند شد پس او همه در نهایت

اهتمام باین عمل پرداخت این نیک عظیمی شد که زنی با مردها در اینجا

کاری پردازد مردم راهم دعوت نماید که در تکلیف آن خدمت

و محبت با آنها ملحوظ شوند با وجود آن او اعنائی ابد بلامت مردم

نمیکرد زیرا قلبش طلبا در بود و قوت و همتش در این حال مصروف

بود که اطفال بیک زندگانی خوشتر و بهتری نائل شوند ثبات
 و امن و طمن در کوشش توایند تشویق و تحریص مینمود استعاض
 در کار هر دم بیشتر میشد و بر حرارتش می افزود مثل اینکه در
 ظلمت و تاریکی حاضره شهر جلال و عظمتی مشاهده مینمود که در
 آنجا عقل عقال بودند و اطفال خود و بزرگ رشد مینمودند و
 قوی میشدند (پس قره العین خیل متاثر می شود
 فاطمه خانم اطفال را بیرون میبرد بعد از آنکه قره العین آنها را
 در نهایت مهر و محبت می بوسد

فاطمه خانم میگویی بیایید ای عزیزان من بیایید با من

اطفال میگویند چرا مادرمان گریه میکنند

پس قره العین پیش می رود به سمت در چینه باغ و نظری بفشار و هوای تیره اطراف

می اندازد و چادری دور خود می چسپد تدریجاً آستانه دروب می ایستد و بعد

از نظر می رود قره العین میگوید شفق مینورند و در تاریکی شبانه من نور می بینم پیش میروم

و بیرون می آید ناله و عویل زنها بگوش میروند و تنگه او از باغ بیرون می رود

برنده پانین می آید

فصل پنجم در سبب و اثر

نمایش

چون زاد ، اشجار ، خیمه ، وقت ، ظهر

منظر

جماعتی از مردمان نشسته اند در یک چینی زیر سایه درختی بزرگ
 نمازشان را تمام کرده اند در یک طرفشان قدیمی روی خیمه
 برپاست و پرده های آن خیمه پائین است

منظر اول

ملا محمد امین ، آقا هادی ، حاجی اولی ، و آقا اولی ، و سایر بابی ها
 آقا اولی میگوید این شربت دفع عشر که گلوم را سوخته بود کرد
 مثل این است که من در راهی که می آمد تمام میان را بلعیده بودم
 ملا محمد امین میگوید سرور است از این معذرت که بیشتر بخورد
 اسم الله من دفع عشر شمارا میکنم

آقا هادی میگوید حقیقتاً شما خیر مهمتی از برای ما آورده اید

چنانکه میگویند مولا و محبوب ما حضرت باب بیات مجلس دورتری انتقال
و تبدیل یافته و مرابطه بین آن حضرت و ما یکی ممنوع است

اگر اولی بگوید هر وقت میخواستیم بیغامی برای حضرت باب بدهیم

باید بیات تدبیر جدیدی متکث شویم یک مرتبه مکتوب نازکی را در پوست

گردوی خالی میگذاشتیم و آن را در میان بعضی گردوهای دیگر گذاشته

تعارفی هم مستحفظین میدادیم که آن حضرت برسانند و دفعه دیگر

مکتوب را در بارچه شمع ثقیلی میچیدیم و میگذاشتیم در کاسه شیر

اگر حاجی بگوید هر چیز ممکن است تحمل شود بجز این فراق و از برای

ما شایسته نسبت که ساکت بایستیم و ببینیم مولای ما این طور گرفتار باشد

باید حرکت کنیم از برای مجلس و استخلاصشان را خواهیم

اگر او بگوید حقیقتاً این وظیفه مهمه ما است

حاجی علاءی بگوید اگر این کار را از روی صلح انجام دهیم خیلی

مناسب تر است

اگر حاجی بگوید بی قبل از وقوع مشاغل باید مشاوره نمایی در

حصول بهترین وسیله فی از برای نشر امر الله

حاجی ملا علی میگوید بواسطه بهاء الله تعالی حضرت باب تشریح شده است آنچه هم مجهول است بیانات او معلوم و روشن میشود و آنچه مخفی و پیچیده بوده است در قلوبها بواسطه عقل و سبب خود مبسوط میفرماید

اقا ولی میگوید حقیقتاً خبری نیست همین طوریکه پیش آمد پیش هم میرود ملا محمد بن میگوید شما چیزی از قره العین نپرسید اید او قلب شتعلی است هر چند مشارالیه از اوست حجاب دارد و از مجمع ما جدا نشیند

حاجی ملا علی میگوید بلی از عقب برده عزالت فصاحت مردانه او ما را با اعمال دلیرانه تشجیع و تقویت مینماید

اقا ولی میگوید حقیقتاً خیلی میل دارم وصف این زن عجیب را بشنوم چگونه از قزوین فرار نمود در خصوص فرارش روایت قابل اعتمادی نشنیده ام زیرا بعضی میگویند در جنگل ما زندان آواره شد و بالاخره وارد طهران گردید برخی میگویند یکسره از قزوین بطهران رفت

مذبح را مین گفت بپناه الله انا هادی را فرستادند اورا
از قزوین بطهران بیاورد

انا هادی گفت شب بود بیرون حصار شهر انتظار ایشانرا
میکشیدم ساعتی از شب گذشت صدای مردم اعصاب مرا
بارتعاش انداخت واسب هائی که منتظر بودند پا زمین
میزدند بنظر می آمد تمام شهر را بصدای آوردند و هر دم
میرسید شاید قبل از انجام ما موریم یکی از مستحفظین مرا
بیند بختی بک طنابی از دیوار پائین آمد قره العین
بواسطه از بنهایت سرعت پائین آمد چشمهایش بطور غیر
میدرخشید صدایش متعجب بود گفت کارمان در پیشرفت است
حرارت و حماست او چنان عظیم بود که آهسته و با احتیاط
راه رفتن مان بنظر می آمد بروج غیورش فشار می آورد
انا ولی گفت مثل یک پرنده ای بر زور و قوتی که نفس اشکسته
میل میکند پرواز نماید

انا هادی گفت وقتی که شاه راه رسیدیم تدریجاً تاخت کردیم

و ترازسان مارا بجهله انداخت درین راه قره العین خیل که حرف
زد و وقتی او را دیند سالم داخل خانه بهاء الله شد ما مورثیم
انجام یافت هنوز اعتقاد ندارم که مشارالیهها بتواند روی زمین
سلامتی بیابد ب اندازه مشتاق است خود را مواجه خطر
بیند و مترصد وصول بسختی و صدمه

حاجی ملا علی گفت صحیح میگویند مانند جمیع پاکان و آزادگان
برادرزاده من قلبش راحت نیست و تمیکه دیگران در صدمه و اندر
هستند راحت و خلاصی ما باید منتج خلاصی دیگران شود از این
روایت که ما جماعت و معاونت جمیع اهل عالم ما مورثیم
اشنا و بیگانه مؤمن و کافر

بابی گفت با وجود این بیگانه باید بیگانه باشد و کافر
کافر تا اینکه دین ما را قبول نمایند و متابعت تو این او را بکنند
حاجی ملا علی گفت فقط بواسطه محبت و ملاطفت است که بیگانه
اشخاصیتو د

بابی گفت و لکن قرآن برخلاف این حکم میکند

حاجی ملا علی گفت قرآن از برای قوم وحشی نازل یافت که ابتدا قوت
 و نفوذ داشت و ملاحظت را نمی فهمیدند زیرا که بتعالیم ناصری
 حضرت مسیح تهذیب شده بودند اما حالا جمیع اهل عالم منتعذ
 ادوات قانون محبت شده اند

ملا محمد ادین گفت معهد کتاب بخیر همیشه هادی است
 حاجی ملا علی گفت آیا نباید هر پیغمبری بر سالت شخصی تبعوت شود
 ابی گفت اگر شما مقدس نبودید هرگز این شماره را نداشتند حرفت
 دین همیشه مردم

حاجی ملا علی گفت برای چه برای اینکه گفته ام ذات نامحدود خداوند
 مالک بیشتر از لب کلام و عبارات است

ملا محمد امین گفت ساعت خواب ظهور بواسطه مجازات مطول شما
 ضایع شد بگذرید قدری استراحت کنیم و بعد با حال تازه داخل مذاکرات
 شویم بیایید رفق خواب هم در حضور است پس در دهان بیرون
 حاجی ملا علی و ملا محمد امین بطرف دست راست راه میروند

در این اثنا حاجی بشیر خال آمده و خسته از سفر پیش می آید

عنظ
ردوم

حاجی ملا علی (ملا محمد امین) حاجی بشیر، خدمتکار قره العین

نمجهی باغی گفتم حاجی بشیر ایامها هستید

حاجی بشیر گفت بمقصود خودم بالاخره نازل آمدم زیرا بخیرت

خانم خودم قره العین دو مرتبه رسیده ام

ملا محمد امین گفت چه طور آمدید وجه واقع شد

حاجی بشیر گفت وقتی که نصیر بی احتیاجش اسباب فرار قره العین را

فراهم آورد بواسطه ملا محمد اخراج بلد شد من هم از پدیده مهربان

قره العین استمداع کرده اجازه بدهند من هم بروم با هم برآیم

طهران حرکت کردیم در طهران نصیر برآه های بد افتاد برآیم

تحصیل پول و خرج سفر باینجا من هم بکاری مشغول شده بصورت

بان موفق شده و چند ماه میگذرد که از قزوین حرکت کرده ام

حاجی بشیر گفت تو باجر صداقت و زبانی خود رسیده ای زیرا

قره العین در اینجا و در این خیمه است

حاجی بشیر میگوید من قره العین را از طفولیت بزرگ کرده ام

و حیثنا سم و در روز بروز ارادت قلبی و خلوص و وفای من بالنسبه
 با و زیاد میشود حقیقتاً دور بودن از خدمتش از برای من خیلی مشکل
 بود اه که قره العین چه قدر مفادش سخت و دشوار است
 ملا محمد امین است هر چند من هم مدتی است ایشان را میشناسم
 و من هم خیلی ارادت بایشان دارم و اکنون مشغولم از اقدامات
 ایشان و مترازم از بی باکی و استقامت رأی که دارند
 حاجی ملا علی بیگوید بی او را در عین خطر دیده ام و قیامه دایره
 و شجاعت او را احاطه نمی کرد متوجهی که در آنش متحرک و متوجه بوده است
 ملا محمد امین میگویی من حالا میروم و شما هم بروید پیش ایشان
 حاجی ملا علی دستی بهم میزند کنیزی زود خیمه را بالا می اندازد و
 می رود بجهله که از آمدن حاجی بشیر خبر دهد قره العین بیرون
 می آید حاجی بشیر خود را بقدم او می اندازد و گریه میکند میگویی
 ای خانم من خانم من دوباره چشمم بصورت نورانی شما افتاد پیر
 بودم میترسیدم که تاثر دوری از خدمت شما مرا قبل از آنکه بجهت
 دیدار شما رسمه هلاک کند

قره العین گفت ای بشیر وفادار این همه راه تنها آمدی
چگونه آمدی و بر توجیه گذشت

حاجی بشیر گفت در راه زحمت بود اما حالا که نیت خانم
خودم رسیدم راحت شد. بشارت از وطن برای شما آورده ام خواهر
شریف شما مشتعل و با استقامت است و فضایل او بسیاری را
مجزوب امرالله نموده

قره العین گفت چه طووند پسرهای کوچک من پدر و برادر
حاجی بشیر گفت همه سلامتند اما از حرکت شما همه محزون
بوده اند فاطمه خانم خودش باوقف اطفال شما نموده و آنها را
مثل اطفال خود پرورش و تربیت میدهد اما پدرشان بواسطه
تعصبش تعالی هم را ضایع مینماید

حاجی ملا علی گفت ملا محمد سرگزار شما نمیگردد برای اینکه اعتنا
برای عمومی نکرده اید

قره العین گفت اما اطفال بیکر من چه قدر میل داشتند شما را با محمد
ماددانه و توجیه کامل تربیت کنم چه طور بدو بوسه بر صورت و گونه ها

نازنین شما دفع همه و غم خود را می نمودم و از معصومی و ضعف شما

قوت میگرفتم اما من باید غم خود را مثل مادر بی اطفال و زنی بی خانمان

بگذرانم جهت اینکه خانواد های آینده متحد شوند و وسعت فهم

و ادراک بهم رسانند

حاجی ملا علی گفت بای قره العین شما زنجیر عواند را شکستید

و حریت بسوان بخشیدید

قره العین بکنیز خوگفت حاجی شیر را پیرید استراحت کند

چون حاجی شیر بیرون می رود

قره العین میگوید وفاداری شما بمن قوت قلب میدهد و کار

جیل شما را تشجیع مینماید پس رومیکنند حاجی ملا علی آبا بها، الله را

از دیشب تا کنون دیده اید

حاجی ملا علی گفت بای مادر الطمینان میدهد که در بدست باید

پرده از وجه امر برداشته شود

قره العین گفت بشارت خوبی است پس تمام بابی ها باید بفهمند

که نه فقط موهومات از قلوب مردم باید بیرون رود بلکه عقاید

وعوائدهم باید تجدید شود و ظهور هر پیغمبر روزی است و بختی است
 حاجی بلا علی گفت صحیح است اما میترسم که وقتی بفهمند که قرآن
 دیگر شریعت مخصوصشان نیست تو خوش نمایند چون مطلع شوند
 که تفقه و اجتهاد از میان میرود تعبد و تقلید منسوخ میشود
 و نسوان حریت می یابند و زلزله پیدا نمایند

قره العین گفت بهتر است برای آنها که تمام را بفهمند فقط
 اگر هست که شالوده صحت را استوار نمایند چرا که اگر آن ها
 نتوانند که قبول تمام تعالیم و اوامر حضرت باب را نمایند چه طور
 ترقی نمایند که مستعد ادوات تعالیم اکل حضرت بهاء الله شوند
 حاجی بلا علی گفت بله صحیح است ما باید خودمان را بدون تعطیل و
 تأخیر مستعد سازیم زیرا همین چند نفری که مؤمنانند و حریت
 با حضرت بهاء الله پیدا نموده اند معنی و نتیجه دین بابی را نمی فهمند

قره العین گفت چه زعمی است که انسان گوش بکلمات حکمت ایاست
 حضرت بهاء الله بدهد و بیرون وقت که با جناب قزوم در حضور
 مبارکش بودیم با بشارت داد که عنقریب وقتی خواهد رسید که اشتغال

در صنایع و علوم و تجارت اعظم عبادت نوع بشر محسوب است آنوقت

بواسطه بیوت عدل چگونه تمدن و تربیت عمومی انتشار پیدا میکند

حاجی ملا علی آغا گفت بیت العدل که میگویند چیست و چگونه است

قره العین گفت مجالس است از مؤمنین که آنها را آغازه مرد م

برای مدت معینی انتخاب مینمایند وظیفه آنها انتشار معرفت الله

و عدالت حق است

حاجی ملا علی آغا گفت این بیوت عدل بچه شو حکم می کند

قره العین گفت مثل مجلس رحلتی بلیه و بیت عدل عمومی همه

برای تصفیه مهتم امور بین المللی مقدر خواهد شد بر کجا افلاس

و جهالت و جنک و نزاع باقی میماند تمام مالک و اهالی آن بواسطه قوت

اخوت و علوم بصورت واحد دیده میشوند و این دین جدید و امر

بدیع هیئت کره ارض را تغییر میدهد

حاجی ملا علی آغا گفت بالاخره مقصود زردشت و بودا وسیع و تمام

پیغمبران با تمام خواص در رسید زیرا منظور وقتی بودند که تعالی ایشان

بالاخره منتج بیک اخوت عظیمی گردد

قره العین گفت اما قبل از ظهور کلمه این مسئله نمی توانست
 تحقق پیدا کند زیرا یهودیان و بودائیان و مسیحیان و محمدیان
 و دهریان متحد نخواهند شد تا آنکه انقطاع و ورع بودا و حکمت
 موسی و محبت عیسی و قوه محمد و حقایق علوم طبیعی را متحد و موافق
 افکار و مقتضیات عصر و موجد تمدن نوع بشر بدانند
 حاجی ملا علی گفت جناب قدوس را می بینم از خیمه حضرت بهاء الله
 بیعت ما می آید

قره العین گفت باید با جناب قدوس مشورت نمایم و انتها و
 فرصت کرده در خصوص پرده برداشتن از وجه امر حضرت باب با ایشان مشاوره نمایم
 منظر

مثل منظر قبل و قدوس با آنها

قدوس گفت سلام علیکم ای خدام محترم این امر عظیمی

حاجی ملا علی گفت علیکم السلام ای محترمین اصحاب حضرت باب

قره العین گفت متحیرم که آیا وقت اعلان حقیقت تعالیم

حضرت باب نرسیده است

قدوس گفت بے امتیاز حضرت بهاء الله در خصوص این

امر مهمه بانی خواهد فرمود

غایه الحین آفت ما باید خدمت ایشان برویم یا ایشان

بیش ما تشریف خواهند آورد

قدوس گفت معین فرموده اند تا بینیم چه اقتضای میکند

حاجی ملا علی گفت من میروم پیش مرده و مداومت میکند

که آنها را برای این انبیا عظیم مستعد نمایم این ها مثل عاشقی

هستند که بواسطه عشق چنان کور شده اند که شیئی موهوم را

بعوض جمال حقیقی محبوب خود میگیرند

پس حاجی ملا علی خارج می شود

قدوس گفت وقت قطعی رسیده است بمحض آنکه پیروان

این امر از حقیقت این امر مطلع شوند اضطرابی عظیم رخ خواهد

نمود بعضی ها اعراض کرده دهن مان خواهند شد و تکذیب

آراء وسیعها دارا نمایند برخی هم با اشتعال نامرمتسک بتعالیم

حضرت باب میشوند اما این اجتماع در ریست (روایحطال الله)

از میان مبرود ولی از میان خاکستر بک (فینکس) برنجیزد
 (فینکس) مرغیست موهوم معروف است که مدت حیات
 او یک سال است در آخر سال خورده خوب بخارد و خراج کرده در میان
 آن نخ میگذاشته بر آن می نشیند خاد و خاشاک بخوردی خود آتش گرفته او را
 خاکستر مینماید بعد از آن از آن تخم در میان خاکستر مرغی دیگر برنجیزد که
 یک سال تمام او نیز دوام کرده و در آخر سال بهین ترتیب خود را آتش میزند
 و در انگلیزی جمله فوق ضرب المثل شده که هر وقت بخوانند اظهار امیدگی
 در وقت بامس بنمایند استعمال میکنند

قره العین گفت سعادت ایام مرافقت قلوب و اذهان ما را بجد بلوغ
 رسانیده است ای جناب قدوس اگر تقدیر ما را از هم دور کند از برای
 ما فراق نیست انوار ساطعه روح جناب عالی همیشه بامس است همواره
 حضور جناب عالی بود نم را احسان مینمایم

قدوس گفت من هم شمارا در روائع گلها و نور ایام وظلت اسرار لالی
 و حرارت اشواق و آمال خواهد دید

قره العین گفت تمام این ایام مرافقت و مصاحبت و اجتماع در این جا

از برای من مسرتی بود برای ما قوه محبت فوق و غالب بر اثر مفارقت است
 نذر و برشت همان اثری که مفارقت در وجود من تولید می شود سبب
 نذر خواطر من است از شما

قوة العين اغت مصاحبت و موافقت ما باک و مطهرت ارواح ما
 نامرغوب را دفع نموده بهم خواصند رسید چون دو عقاب
 که فوق زمین در خیزانند

قدوس اغت شما بر قوت من می افزاید و مساعدت مینمائید که
 نوع بشر بهتر خدمت کنم

قوة العين اغت بواسطه نظر در چشم یکدیگر منظر عالم اجلی را
 مشاهده مینائیم

قدوس اغت آه کاش جمیع افراد انسان چون یکدل بر محبت طیشدند
 قوة العين اغت صدای یا بلگوش میرسد خدا حافظ ای روح شجاع
 من حالا مستعد وقت اعلان امر باشید

قدوس اغت میروم اما هجرت از شما جدا نیستیم هیچ چیز بین
 ما حائل نمیشود نه بعد مکان و زمان و نه قدر خاکی

قوه العین گفت خیر هیچ چیز نمیتواند بین ما حائل شود پس قدرتی
 بیرون رفت و میگفت ای قوه غیر متناهیة محیطه بر جمیع کائنات که ما
 است را خدا گذاشته ایم تا بیدکن عمارا و عمارا انهار بحر حقیقت خود
 فرارده و مردم را بقبول رسالت عمومی از انس و افواه ما مستعد فرما
 زیرا که روز قیامت رسیده است و در طلب هر انسانی استیلا یافته
 و هر کس بخود وا گذاشته شده است که در این حرکت ارتقائیه مساعد
 نماید یا مغلوب قوه قاهره آن گردد قوه العین پس از رفتن قروس بجهت
 خود مراجعت مینماید

منظومه چهارم

حاجی ملا علی ، اتامادی ، ملا محمد امین ، اتاولی ، و بابی ها که از
 خواب ظهرشان برخواسته اند داخل میشوند بعد از آن
 بشیر و قوه العین داخل میشوند

حاجی ملا علی میگوید دین همه مثل سایر چیزها لابد از تغییر است
 پس چیزی که مقتضی بوده است وقت دیگر را مقتضی نیست کثرت زوجات
 یا تعدد زوجات ، عبودیت یعنی بیع و شرای انسان و جنات

و چند سابقا جایز بود اما حالا نمیتوانیم آنها را مجری بداریم قربانی هم
بود حالا قسم دیگر شده است

از گشت چه قسم شده است

ما چیزی بگفته شدت حالا روحانی شده است امروز باید بی بواطن
اشارات و رموز برد صور و اشکال ظاهری باید کنار گذاشت تا
حقیقت حبه محذرا در عالم امکان با ومع بیان ظاهر شود و مرد مرا
بجریان وسیع لا یتناه الوصیت هدایت نماید

باز گفت اقوالیها مایه احانت دین است زیرا بهر صورت شریعت
مجری باید تا ابد مستمر و برقرار بماند

از اول گفت صور ظاهری او این باید از میان برود اما شریعت
باطنی ابدی و روح تمام او این است

حاجی هم گفته است وقت تجدید و تغییر شکل رسیده است و بواسطه
ظهور حضرت باب داخل در پیوم قیامتیم و روز رستخیز

علاحدی این گفت یقین دارم صور که ندیده است

باز گفت علاماتی که ظاهر نشده است

حاجی ملا علی آغفت علامات باطنی است و غیر مرئی در ظاهر

و فوج پیدا نمی نماید علامات ظاهری که در کتب مقدمه مذکور است

رموزی است که اگر بظاهر ترجمه شود بیفایده و محال است

افا هادیه آغفت بواسطه اشراق این دین جدید دوره عالم

و دین قدیم اشتهایافت

حاجی بشیر که رفته بود نسبت خیمه حضرت بهاء الله مراجعت

میکند که پیغام دیدار بقرة العین که نزدیات در ب خیمه خود

ایستاده و بدقت باصتماع بیانات و مباحثات آنها مشغول است

برساند

حاجی بشیر گفت حضرت بهاء الله کسالت دارند میفرمایند

امروز مجلس است شما هم محضر ملاقات حاضر شوید

قره العین گفت الان بحضورشان خواهد رفت و در استماع

مباحثات مداومت مینماید

حاجی ملا علی آغفت عنقریب از بدشت خواهیم رفت قبل از آنکه برویم

خولیت بدشت را ملو از تعالیم جان بخش بنماییم خولیت حیات منا

نشان میدهد که ما مسلمانان خالص چه شده ایم اقبال و ایمان
ما حضرت باب یعنی مهدی ما را معنی امروز قیامت متذکر ساخته
پس باید قلوب مردم را بشارت کلمه منزه الهیه مستشرقان داریم
گذر ما بازوهای خود را از برای مساعذ بیگانگان بگشاییم و سواران
حزب نجیم و باصلاح حقیقت خود برداریم و از قور مو هومه
و خود برستی بیرون آیم و ورودیوم قیامت را منادی شویم و در
ان وقت جمیع روی زمین دوره حیات خود را تجدید کرده ایست خواهند
گفت باین بشارت و ندا

پس قره العین متأثر و بی اختیار شده گفت تا چاره که حقیقت امر را
بدون پرده و حجاب باطنی خاصی حاضرند میان نمایم اگر کار مفروض
بصوابت این نتیجه خوب می بخشد و اگر بد است من بتنهائی ملوم
و مسئول می شوم پس در کمال وقار و شهامت بدون پرده و حجاب پیش می روم
و در آستانه رفتن بسوی خیمه بهاء الله حضار را خطاب کرده میگوید
مدرستی که صدای صور که معرفی یوم قیامت را میکند. همین خطاب
حالیه من است برخیزید ای باداران زمان قرآن با تمام رسمید

و دوره جدید شروع میشود مرا چون خواهر خود بدانید و
 تمام حدود و موانع قدیم را در زیر پای خود نمائیم حریت و محبت
 تعلیم میدهد هم صدای صوت صدای من است و ندای من صوت

صافور (قره العین خارج میشود

با بیعت ننگ است زنی که مکشوف الوجه حریت نموده

در میان ما خود را ظاهر کرده باین الفاظ متلفظ میگردد

علاءالدین حاجی ملا علی گفت زود برو پیش حضرت بها، الله

و حکم بارتداد این عملی که تاکنون مثلان شنیده نشده صادر نمائید

قره العین سبب شکست امر میشود

بانی گفت وای بر ما که کارمان باین جا کشید که چنین الفاظی را

استماع کنیم و چنین نظری را مشاهده کنیم

آنرا باین گفت این کار خود سرانه نتیجه آزادی نگر است

نگر است از برای ما که این زواجر را گذاشته ایم

اوستراست ای قرآن را رد نکرده است ای احباب مقدمین را بر نداشته

و نجاوز از حد طهارت نکرده که مدعیست باید زنیها و مردها با هم

خضه و میزش با حریت نام مثل برادران و خواهران پیدا نمایند
 ملا محمد امین گفت چه اخلاقی است چه اخلاقی است -
 او گفت چه کفری است که میگوید صدای او ندای در صورت است
 که صدای یوم قیامت است

حاجی ملا علی مرتضی میگوید با مچله در حالیکه نفسش تنگ شده بود
 و در دست او قرآنی مفتوح میگوید حضرت بهاء الله جواب دارند
 که سوره فی که در آن یوم قیامت توصیف شده بخوانید

بانی گفت ای حضرت بهاء الله او را از قیامت کفر غلظت بیرون می آورد
 حاجی ملا علی قرائت مینماید گاهی صدایش قطع میشود بواسطه
 انقلاب حال / بعضی ها میروند یکی خودش را می کشد
 و دیگران متحفرانه سرور میشوند إِنَّمَا السَّاعَةُ نَأْتِي بَعَثَةً
 یعنی روز قیامت می آید بَعَثَةً

ملا محمد امین گفت کجا برویم چه کنیم بکه توجه کنیم
 باینست لغت باد بر بدشت که منظر خفت و اهانت است
 حاجی ملا علی گفت چه نزد سعادت مندند اصحاب پیر

واقا اصحاب بسیار آه چه قدر اصحاب بسیار باید شری باشند
(باری پس از این مقدمه تفرقه در میان اصحاب پیدا شد و از
بدشت هر کدام بطرف میروند قره العین بنور میروند

و جناب قدوس با زندان ملحق با اصحاب قلعه میشود و پس از انجام
کار قلعه و کشته شدن تمام اصحاب حضرت قدوس را ببار فروش آورد
شهید میکنند قره العین راهم از نور بطهران نزد ناصرالدین
شاه می آورند در حضور شاه تکلم مینماید شاه از مکالمه قره
العین متحیر و متعجب میشود میگوید او را از دیت بکنید در خانه محمود
خان کلانتر طهران با احترام محسوس باشد بقره العین را محمود خان کلانتر سپردند
در منزلی بالاخانه ساکن بود تا وقتیکه با او از روحی حالت بشاه تیرانداختند جمع کثیرا
گرفته کتند و قره العین راهم بتفصیلی که بعد در این کتاب ذکر میشود شهید نمودند
و حضرت بهاء الله را در انبار سیاه چال طهران در نهایت سختی چهار ماه حبس نمودند
و بعد اخراج بلد نموده ببغداد تشریف بردند و از بغداد باسلامت و از آنجا
بآدرنه و از آدرنه بکافرستاند و در آنجا بیست و پنج سال محسوس بودند

تا صعود بملکوت اجماعی فرمودند

پرده پانزین می آید



فصل چهارم

تعمیر و تزیینات و عروسی دختر کلانتر

تاریخ در صورت کلانتر

قره العین نزدیک حوض نشسته چیزی بنویسد دست نگاهدارد
که آنچه نوشته است بلند بخواند قبل از آنکه تمام کند
میرزا حسین خان داخل میشود

مغز اول

قره العین ۲ میرزا حسین خان پسر کلانتر ۱ پسر آن
روح انگیز خانم دختر کلانتر

قره العین میخواهد ۲ از طرف میزبان فرشته و شب
جهت صیافت دعوت این ندا در تمام شب می آید که خوش
امید ای جماعت خردگان

میرزا حسین خان میگوید از برای ملاقات خواهد آمد ام
اجازه میفرمائید فلان اینجا توقف کرده باشم مذکور نامسیم

قدرة العين آفت البته ای جوان شریف بفرمائید

میرزا حسین خان آفت چند ماه است از زمانی که مراجعت

بظهر این نموده ام در صدد حصول فرضی بودم که باشما گفتگو کنم

اجازه میدهید

قدرة العين آفت البته اجازه دارید

میرزا حسین خان آفت حقیقتاً جلس شما در منزل پدرم این

خیال را قوت داده اما چگونه میتوانستم این دام عواند و موانع را

که از برای ما گذاشته اند بشکنم

قدرة العين آفت بنابراین شما دوست من هستید

میرزا حسین خان آفت آه که از همان دفعه اولی که در قزوین

ملاقات شما رخ داد آنی از خیال شما خارج نشده ام و آن همه توهین

که در مورد شما شنیده ام ابداً اثرش در خاطر من باقی نمانده است

قدرة العين آفت نیت نیگوی شما باید حقیقتاً معنوی باشد زیرا

حکایاتی که درباره من گفته شده است بسیار است

میرزا حسین خان آفت هیچ کدام را مقبر نمی دانم عفت شما چون

شقه شمس حاضر است آیات ما را ندیده که مضمون شده بودید

که محركات قنار حاجی ملا نقی بودید

فرد العین گفت ایادراستقامت من مشکلی از برای شما پیدا نشد

میرزا حسین خان گفت هرگز

فرد العین گفت ایانشنیده اید که چه تهمتیه من زدند

که در بدست ۲ در تقصیر متجاوزانه من بواسطه داخل شدن

مکشوی الوجه در مجمع مردانه چه زاریه ای حادث شد

و امری که درخت و انتشارش ماعی بود چگونه خراب کرده ام

میرزا حسین خان گفت تمام این مطالب من گفته شده است

اقام من هم میدانم که بعد از آن اجتماع زبیر طایفه شما را بواسطه

اعضای نام جدید اظهاره رفعت بخشید آن نام بی تکرار یعنی پاک

باید و شما را بهتر از ملامت کنندگان شناخته است

فرد العین گفت بعد از آن اجتماع در بند چه زود افتراق حاصل کردیم

میرزا حسین خان گفت و آنجا چه رخ داد بجناب قدوس

بعد از آنکه شما حرکت کردید

دیخ حسین نام گفت آباد میان بابی هائی که مصمم شده

بودند صحرا نه از برای استخلاص موکای خود حضرت باب

بروند او هم بود

قره العین گفت خیر اما وقتیکه او شنید قراولان

بطور غدر و حيله رفقایش را در جکل حله و هجوم نموده بودند

و فقط برای پناه گرفتن در مغبره شیخ طبرمی جان بلاست

در بردند او هم فوراً از برای تقویت و مساعدت آنها در آن قلعه

بی آذوقه رفت

میرزا حسین خان گفت آخر جدائی و وداع شما ان وقت بود

قره العین گفت بلی آخر وداع ما روی زمین ان وقت بود

میرزا حسین خان گفت شنیدم چه طور ان یک مشت مردم

و عدّه قلیل اشکر دولتی را متجاوز از پنجاه مقاومت نمودند و تمام

در حیرت بوده ام چه طور در آخر مغلوب شدند

قره العین گفت مگر نمیدانید سردار اردو عهد کرد که اگر تسلیم شوند

در امان بماند و عهدش را بواسطه قسرت آن مؤکد نمود -

میرزا حسین خان گفت آیا آنها هم قبول کردند -

قره العین گفت بلی زیرا که گرسنگی استخوان شان را آب کرده بود

ناچار شدند لهذا خود الهی قاعه را تخریب کرده در ظل رایت صالح

باوتار تمام بهمت اردوی دشمن کوچ کردند اما حالا بشنوید که

چگونه سردار اردو احترام و حفظ شرف و پیمان خود را نگاه داشت

بسیار صحیحی اسلحی خود را باز کرده کنار گذاشتند که بصرف غذا مشغول

شوند بمساکر حکم داد با مشیر و کار در روی آنها بریزند

میرزا حسین خان گفت چه بخیرتی وجه نامردی است

قره العین گفت اما بزرگان آنها را نکشتند گذاشتند که در هنگام

مراجعت اردوی دولت را تخیل نمایند و بزرگترین آنها حضرت قدوس بود

وقتی که بشهر بار فروش رسیدند او را بچنگال بزرگترین علماء دادند که

او را با دستهای خود مریض کنی کرد بالاخره او را با پات تبری کشت چه قدر

فحیح وجه قدر و حیایانه است

میرزا حسین خان با کمال تأثر گفت ای قره العین شما در امانا

این خونریزی وحشیانه گنجا بود دید

قره العین گفت در نورین از کشتن رفقای بن انظار متوجه

من شد ایامهم مضرب حال آنها نبودم بلی خطری از برای مردان

وفکی از برای زنیهای آن ها بنا بر این مرابطه ران آوردند و در تحت

حراست پریت گذاشتند حتی در این جا هم ضرف سوء ظنم که در

عمل با مشروع مداومت دارم

میرزا حسین خان گفت رأی مستقیم در مقابل عقل سلیم

وزن و قدری ندارد

قره العین متبسمانه گفت شاید محرمین بغفلت رزین شما

صدمه ضرر برساند

میرزا حسین خان گفت از شهر شما معرفت پیدا کرده ام در

غفلت و خودت مرا بمقاصد سامیه دلالت کرده اید شما مایه

ایضاظ محسنات در من میباشید من شما را دوست دارم ای قره

العین از روی صمیم قلب شما را دوست دارم

قره العین بپنجیرد که برود میرزا حسین خان میگوید خبر فرساید

گوشه دهید زیرا شما خیره هستید و حکم سکوت بعضی مبتلا نمی‌نمائید
 مادامیکه مکالمه برده‌اش تسکین دهد

نور العین گفت من نه استهزاکننده ام و نه تغافل‌کننده یقین دارم
 شما در قوا و خود صادقید لکن باید تعلیم بگیرید که چه طور مراد
 دوست بردارید بطوریکه من میخواهم دوست داشته شوم و
 بشناسید مرا بطوریکه من میخواهم شناخته شوم

سیدنا حسین خان گفت ما بزبان بگویی نکلیم نمی‌کنیم اما این مطلبی
 دارم که اهمیتش زیاد است از وقتیکه ان بابی مجهول العقل قصد کشتن
 اعلیحضرت شاه را کرد

نور العین گفت چه عمل فطری چه قدر خطا بود
 سیدنا حسین خان گفت همین‌های شما را در تفحصند و می‌رسم
 که وقت آن رسیده باشد که تمام این طایفه را برای جهالت بیک نفر
 باد و نفر مسئول و مواخذه نمایند و خطر چون پروانه اطراف شما
 پرواز و خیزان می‌نماید شما باید راضی شوید که از این جا فرار ننمائید
 و این بجای دیگری رفته توقف ننمائید

قره العین گفت من اینجا در دام مقتضیات گرفتارم از آن گذشته
در این خانه از جای دیگر خطر کمتر است

میرزا حسین خان گفت کافر این طور بود اما افسوس که من
اعتماد سپردم نادم زیرا هر چند او شما را بی گناه میدانند اما
توکل ندارد شما را در وقت احتیاج با دستگیری نمی نماید بیاییم
ای قره العین من شما را بانهایت مهربانی رعایت خواهم کرد و
در جای ازاد تری راحت و زندگانی خواهید نمود

در این اثنا روح انگیز خانم دختر کلانتر داخل میشود و فریاد مینماید
آه طاهره قلم از شدت واهمه مینماید و اشک های چشم چشمه را
نابینا مینماید من میل ندارم عیال ملامتگر بشوم

قره العین گفت ای طفلک شیرین این جزع از برای چیست زیرا
که بیش از دو سه سال است که از نامزد خود مطلع شده اید و هیچ
شکایت نکرده اید

روح انگیز خانم گفت بجهنم است اما اعتنائی باین وقت بعید
نکرده چه میدانستم معنی ازدواج را اما حالا که بسن بلوغ رسیده ام

افسوس که اندوهم عظیم و پر از خوفم

قره العین گفت آرام بگیر ای روح انگیز خانم با بوردت در این

خصوص گفتگو مینمایم ، روح انگیز خانم سرش را بلند میکند

میرزا حسین خان را می بیند میگوید ای امن نباید احاسات خود را

بزرگتر از خودم بگویم بی شرمی است

قره العین گفت بیای عزیز من بیاشما بمن اظهار داشته آید

و من هنوز بس مو سال فرسیده ام

روح انگیز گفت و لکن شما با من فرق دارید شما قیدی بجزندارید

قره العین گفت اینگونه حدود و حدود نباید بین خواهرات

و برادران و اطفال و پدر و مادر باشد گریه کن چه صلاحی در

این مواصلت است

میرزا حسین خان گفت ملا آبر شخص معتبر مهمی است معمول است

دخترها را وقتی که جوانند شوهر میکنند چون در آن وقت مختار

نیستند لهذا والدین آنها شوهرهایی را برای آنها انتخاب مینمایند

که مناسب حال خودشان است

قره العین بروح انگیز خانہ گفت ۹۰ شماروید در اطاق من

من ہمہ بفاصله چند دقیقه می آید روح انگیز خانہ می رود

قره العین میگوید ای آقای میرزا حسین خان این مرد لیاقت زین

شریف ندارد روح انگیز خانم حقیقتاً طفل پال دل است و هنوز

زود است عروسی شود زیرا عقلش بکار خود نرسد عروسی بدون

حسرت میل خطائی است بزورک ملا آبر بعیال سابق خود بد سلوکی کرد

حالا او را طمع گرفته است کاش برای شما ممکن بود که خواهد کوچکی خود را

از این بدبختی و حیات تلخ نجات دهید

میرزا حسین خان میگوید آنچه در قوه ام هست بکار میبرم بلکه

اراده پدرم را تغییر دهم اگر چه منتهی بخصومت ملا آبر می شود

بجمله پیش پدرم زیرا روح انگیز خانہ در پیش پدرم خیلی عزیز است

و لکن بعد از

قره العین میگوید دیگر لازم نیست در این خصوص

بیشتر صحبت و مذاکره نمایم و بیرون می رود

نظارت دوم

دخترها و زنهای جوان داخل می‌شوند
 این طرف و آن طرف تا لاد بزرگ می‌روند قالیها و مخده‌ها داروی
 زمین می‌نندازند و شاخه‌های گل را بجززهای دیوار زیر چراغهای
 آویز آویخته‌اند ، عیال اول کلانتر و عیال دوم کلانتر
 و خدمتکارها ، عیال دوم دستور العمل برین و نظیف میدهند
 میگویند خدمتکارها زود باشید وقت میگذرد الان نهانها
 وارد می‌شوند ، خیران قالی این جا بیندازید انجا را برآید
 رقاصه بگذارید بلی بسیار خوب ان گلها را زیر چراغ ها
 یاد در روشنائی بیاویزید ، عیال اول کلانتر دارای مزاج
 بسیار بدی است که از صورتش بخوبی پیداست میگویند
 در این صورت جلوه و صفای گلها از نظر نهان است
 نیال ثانی میگوید ، اگر از عطر و صفای انها لذت ببریم بهتر است
 از اینکه از حرارت چراغ پرموده بشوند
 عیال اول میگوید شما همیشه خیال میکنید که هر چه میگویند صحیح است

عبدالغنی میگوید: اگر غیر از این بود نمی گفتم

عبدالاول میگوید: اغلب هر چه گفته اید غیر صحیح بود و لکن معریف

عبدالغنی میگوید: نمی توانم تفصیلات خود را باین زودی که شما در

مجلس خود خلق مینمائید بسیم پس بخدمتگاری که آمده ادا و

چیزی نپرسد میگوید: بلایانهای شیرین را داخل بیاورد

عبدالاول میگوید: چه قبل از آنکه مهمانها بیایند آنها ما را احق

فرض خواهند نمود و من هم مثل شما بی سلیقه قلم میروم من که آن

طور هنرمند و ماهر در کدبانوئی هستم من دای نهد هم

خیرانها را داخل بیاورد

عبدالغنی میگوید: ضدگویی های بی معنی شما را که نباید اعتنا

نمود این جشن برای عروسی دختر من است شما حقیقتا ندانید

صدای خود را بلند نمائید

عبدالاول میگوید: همیشه من حق دارم صدایم را بلند نمایم زیرا

من عیال اول کلا نترم بزرگ حقیقت این خانده ام و شما

بالتسبیه بمن زیر دست هستید

در تمام این محاللات مهتانها وارد می‌شوند چادرهاشان را
 تاه کرده بنا بر عادت شرقی‌ها پیش می‌آیند و صلوات می‌نمایند
 نزد عیال کلانتر و ریهائی که در مجلس حاضرند

مثل سابق

میته‌ها بعد روح انگیز خانم و رقاصها و آوازخوانهای اعمی
 و بعد قده العین

عیال اول بهمانها میگوید از حضور شما ظلم عسرو راست

عیال ثانیا از جهانها میگوید چشمه عیال شما روشن و منور است

عیال اول میگوید جانم قربان شما

عیال ثانیا میگوید عیال و جلالت بهشتی خود ضیافت

عقربا از زینت دادید ما قابل این افتخار نبوده ایم

عیال ثانیا میگوید عروس نازنین کجا است

عیال ثانیا میگوید با ضاهره در اطاق دیگر هستند

و طب ظاهرش چون دو بال مرغی که صید شده میباید چشمهایش بدو

چشمه که از آن اشک جاریست تبدیل یافته و از جهت این کار خائفست

و همانها جای و شربت و میوه میخورند میگویند این امر محدودیست

زیرا فقط زینهای حبسور و ناسد از این سوارد بروز مسرت میدهند

چه که بهترین زینت برای عروس همان خوف ورجاست

میان آینه این است پس نباید او را با ظاهره که دائماً سعی میکند

مشارکات از گریه آرام نماید گذاشت

یعنی این میگوید آیا ظاهره مقتداست که دختر فقط باید با خیرت

میل و مسرت خواطر عروسی نماید یا غیر از این عقیده دارد

عیانی اولی میگوید بل او دارای عقاید و آدانی است که مثل آن مسروع

نگشته هوسهای زیاد دارد حتی شعر هم میگوید

عیانی ثانی میگوید با وجود این ماهه باو عشق پیدا کرده ایم این

طور جذبه است

همان آفت اما خیلی دایر و مردانه است چیزهایی از برای ما

طلب مینماید که ما هم از برای خودمان بفکر نبوده ایم

عیال را میگوید ماهنوز آنچه محتاجیم عارف نشده ایم

مهمان را میگوید چه قدر جسور است و دلیرانه تکلم مینماید

عیال را میگوید وارد عروس میاید زنها بر حسب عادت

نخسین و تمجید میگویند ای پسر به

سهمان میگوید چه قدر جوان است چه قدر محبوب است

روح انگیز خانه شروع با شک ریختن مینماید —

عیال را میگوید بسیار ممدوح است بسیار ممدوح است

عیال ثانی میگوید خوب است مطرب و آوازخوان شروع

بکار نمایند که رفع حزن او بشود

عیال اولی متعجب و مضطرب میشود چون میبیند آوازخوانها

مردانه هستند روی خود را میگیرد و رو میکند بعیال ثانی

و بجهله گراحت مینماید عنوان میکند که اینها میخواهند نباشند

عیال ثانی میگوید چرا نباشند اینها همه اعمی هستند عیال

اولی از زیر نقاب آنها را تفتیش و واری می نماید میگوید ای یقین دارید

نقصها باین طرف و آن طرف متمایل میشوند مثل شاخه گی که از نسیم

موج است باهایی نازک شان جان بسخت جایجا میشود مثل برگهای
 درخت آواز عالی و زیر پر بلند و هم عیشود و بیان احساسات ضربه
 مینماید حصار در طالی که از میوه های لذیذ که در ظرف بزرگ پیش روی آنها
 گذاشته میخورند محظوظ و سرور و سرور تا قی شده موسیقی گرم
 میشود و صدای خنجر پای رقاص زنانه بلند میشود چون سرب و چرخ
 میخورد اشرفیهائی که بس رنگسوان سیاه بلند او او بخته است مهم میخورد
 و میدرخشد او موافق و بمقتضای تغییر نغمات موسیقی متحرک و جرج
 میخورد و زینها هم از شدت احتیاطی که از جبهه آن منظر حاصل کرد
 نیز باین طرف و آن طرف متمایل و متحرک میشوند و دستک میزنند
 قره العین هم آمده داخل شده با معدودی قلیل از زینها بگوشه ای قرار
 گرفته بآنها صحبت میدارد روح انگیز خانم از رقص خسته شده نزدیک
 می آید و بپاوی قره العین می نشیند و قیقه او از زیر پیشود صدای
 قره العین که بزینها صحبت میدارد شنیده میشود بتدریج دیگران هم توجه شانرا
 از رقص و رقاص میبرند و بدسته قره العین ملحق میشوند رقاص هم
 موقوف مینماید و نزدیک می آید اما آواز خوانهای اعمی تنگتی خود میدارند

میبایند و در آنگاه آن منظر قوه العین میگوید دلاوریاتی که در

نظاره برویش یافته بود بیک ملک دوری تعبید شد جائی که طبیعت

خودش مشایخ سنگی جلوه مینماید در اینجا سببی نام و سببی نامها عجیب

و صحت بود ، روح انگیز خانه نزدیک میشود بچشم خود قوه العین

باصدی بلند سوال مینماید کیست آن دلاوریاتی ایاز با جرف میزند

اما زندهای دیگر قدری دور تر هستند نمی شنوند و با اشاره قوه العین

تخته بروح انگیز خانه میگوید گوش بدهید

قوه العین آنت روی نگو و هیکل جذاب او زرد و نحیف شده است

دیر که حبش خیل سخت و پر زجر بوده است بتدریج قلوب اشخاص را

که اصراف او بودند تخریر نمود حتی از مسافت زیاد می آمدند که

نورش را از درجه محبس بشنید بیک شب آن چراغ ساطع نبود

تا یا شب بعد درجه تاریک بود و چشمهای مؤمنین پراشاک شد

او در بیک مکان پر جیتی بردند که موسوم بود بمیدان صاحب الزمان

او و یکی از اصحاب فقرش را بجز دیواری او بچند بیک فوج صربا در

صف کشید جلوانها تفنگها را سر بعل گرفته نظر رفتند

پس صدای آن ملک نضرا از اصحابش بگوش رسید که میگفت ای مولای من
ایا از من راضی هستی اما جواب از نار بغضا که از دهن تغلک ها بیرون
آمد معلوم نشد پریشان آن فضا را بیره و بار نمود و فتنه دود
نحوه زلزله شد امر عجیبی رخ داد تلخ از کوله مشتک شده بود
اقادلا و در ربانی بهیچوجه اذتی ندید بود فقط طناب معانی
که باول بسته بودند قطع شده و در نهایت سکون و قرار پیش
روی عمو غمخیزده ایستاده بود او میتوانست موهو پرستان را
طرفدار و مقبل بخود نماید اما این کار در آنکرد بلکه خواست اثبات نماید
که روح را موت اخذ نمی کند و باقی است و چون از بهت و حیرت آرام
گرفتند مجدداً او را گرفتند فوج ثانی احضار شد زیرا فوج اولی
تر رسید و از شلیک ثانوی عذر آوردند در این وقت که این تردید
حاصل شد شجاع الهمی ها نظری انداخت بر جفتی که صف کشیده
و رویها را برگردانیده اند بابت نظر ملاحظاتی که آیا اینها برادران
گمراهش بودند و آیا او برای هدایت آنها بجا بقای عالیه نیامده بود
چه شهید بشود چه نشود (مجدداً نار بغضا بیرون حجت

و انبوهی از دکان جسد بزدوح دل و در ربانی ما را احاطه کرد اما چشم
 احبای از نور وضوء شد یعنی بصیر شدند و زنها بی اندازه متأثر شده
 یکی دو نفر بگریه افتادند ، یکی از مهمانها گفت اسم این شخص بزرگ
 چیست ، قرۃ العین بر میخیزد و میگوید او کسی است که آمده است
 از برای هدایت مردم بحقیقت عالی ترا و است رب من و مولای من
 و شما حضرت میرزا علی محمد باب

عیال اولی دنیا گوید استماع کلمات غیر مقدمه شما
 ننگ است ننگ
 قرۃ العین گفت برای خرافات گریه و زاری میکنید و از
 حقیقت اجتناب مینمائید

عیال ثانی میگوید برویم نماشای هدا یا نه

که بروس تقدیم شده است تا این افکار

مظلمه مخزنه از میان بروند

زنها بیرون

میروند

قره العین و میرزا حسین خان

میرزا حسین خان بجهله داخل میشود میگوید اخبار مخوف است
ایا میتوانم این اخبار نگفتی را اظهار دارم

قره العین میگویا، بگوئید بگوئید شما را بخدا بگوئید
میرزا حسین خان میگوید قتل و اعدام بابی ها شروع شده است
و حضرت بیکه هر دو این خونریزی شرکت داشته باشند هر طبقه
از مردم یکی یا بیشتر از بابی ها را تخصیص خود داده که شکنجه نمود
بکشند هر طوریکه خواهند و بدین طریق دعا یای اعلی حضرت
پادشاه دولت خواهی و محبت خود را با پادشاه خود اظهار و اثبات
میدارند بعضی این اخبار را شنیدیم دیدیم در قصر شاه زادگان
بهدخت سید حسن حمله آوردند و او را کشتند

قره العین گفت سید حسن را کشتند از روی تعجب -
میرزا حسین خان گفت بجهله آمد بیرون و قتیکه از طویله شاه
میگذشتم امیری را که بهر آخور قسمت داده بودند دیدم او و مهرش

نغایای سنگین اسب را بلف پایش کوبیده بودند و او را محاصره کرده
 با چوب و جاق و سر نیزه و از این منظر هولناک

انقلاب حال پیدا کرده دویدم بیرون در کوچه اما در راه صدای جمل
 و کور شنیدم طولی نکشید چند نفر توپچی خندان و مسرور از
 نزدیک من گذشتند فریاد میکردند که چشمه بابی را که با آنها قسمت
 داده بودند بیرون آورده بعد او را دم توپ گذاشتند

تو بعد گفت آه چه قدر مصیبت و چه قدر دل خراش است
 به یزید حسین خان گفت بلکه هنوز سخت تر از این را با یستی میبینیم
 زیرا که چون از نزدیکی منزل خود میگذشتم جمعیتی از اشرار و او با شر را
 دیدم که سنگ و خاک بیرون فریبانی که در میان آنها راه میرفتند
 میزدند خداوند آکاش همچو وقت این منظر بخاطر من نمی آمد بسیار
 از اعضاء بدن شان زخمدار و مجروح بود و در هر یک از این زخمها
 شمع روشنی قرار داده بودند با وجود آن در نهایت استقامت
 و شجاعت و سکون پیش میرفتند و در آن حالت ناگوار و جفای دل
 خراش یکی از آنها نغمه سرائی می نمود و شعر میخواند یکی از آنها چایان

بطور استهزاء باو گفت حال آنکه تو این طور مرتکب و مطلوب میداننی چرا
 از خوشحال نهرقصی بلا تاقل آن شهید با چشمهای درخشان و لبهای
 نغمه‌کنان شروع برقص نمود و جواب داد که یکدست جامه‌باده و
 یکدست زلف یار و قصی چنین میانه میدانم آرزو است
 قوه‌العین میگوید چه قدر جانگداز است چه قدر عجیب است
 میرزا حسین خان میگوید حال آنکه بجهت اینجا آمده‌ای تو هر این بود
 که ملا آبرید خود بر در تکفیر مینماید که بیک نفر بایسته و آنکه خیلی مسلط است
 پناه داد و مثلک نیت او هم مجبور بر این طیشود که شما را تسلیم این
 خویشوارها نماید شما باید خود از ظمیران حرکت نمائید من میروم
 و تنهیه فرار شما را ببینم و خودم هم فقط مثالیک نفر نوکر و بنده
 مطیع همراه خواهم کرد و اگر میل شما باشد همین که شما بیک محل
 عالی رسیدید مراجعت می‌نمایم
 قوه‌العین میگوید نمی‌توانم فرار نمایم
 میرزا حسین خان میگوید شما مجبور بفرارید از ما
 امریکه خاندان هستند و خود شما لازم است

قره العین میگوید نمی توانم بجائی فرار کنم
میرزا حسین خان گفت بخت فقرو فرار کردید بکفقره دیگر
هم مجبورید

قره العین گفت آن وقت فرار مفید بود کاری بود
که بایستی در زندگی خود برای حریت انجام داده شود اما
حالا کاری است که باید در اسارت و جان دادن انجام شود

میرزا حسین خان میگوید بدون رضایت شما هر که باشد من
شمارا نجات میدهم فوری مراجعت کرده شمارا بلیت قریه
دور از دست میروسانم پس میرزا حسین خان بیرون میرود

منظومه پنجم

قره العین و کنیز او / عیال ثانوی کلانتر / نوکرها میرزا حسین خان
قدیه العین با خود حرف میزند خدمتگار داخل شد که جزء
اخیر محاورات میرزا حسین خان با قره العین بشنود / دید /
تذیه از این میگوید ساعت حرکت نزدیک است مثل برگی که
بوامظه باد از درخت می افتد در تحت اراده حق قدر غلطانم

و قلباً راحت هستم زیرا احساس میکنم که حضرت بهاء الله در حفظ
 حق زنده مانده دین عمومی و اخوت تمامه را در بین اهل عالم تأسیس فرماید
 و در این اثنا عیالی ثانوی کلانتر داخل میشود میگوید خانم امیر کبیر
 پیغام داده اند که ملاقات شما مایلند امر فوقی است خواهش کرده اند
 فوری با آدمهایی که فرستاده اند بروید

قره العین میآورد این چه حیلۀ بی معنی است خدمت گار را
 میفرستند چادرش را بیاورد

عیالی ثانوی میآورد خیل افسوس است که قبل از آنکه عیش ما تمام شود
 ما را ترک نمائید

قره العین میگوید از پذیرائی گرم و مهمان نوازی شما
 کمال تشکر دارم حلاوت محبت و مهزانی شما بنهایت بر من مؤثر است
 و سپر خدمتگار چادرش را نزدیک او میگذارد و گریه میکند

قره العین میگوید محزون مباش شما هم در فرج و سروری که
 تازه داخل قلب شده و بهجتی که حاصل نموده ام شریک باشید و
 قسمتی بگیرید . سپیش می رود نسبت در ب میگویند

الحمد لله که خضریب امتحان و امتحانی را ملاقات میکنم که مثبت خلوص و
 صحت من است فقط تا سفر این است که کاش کارهای درجیانه
 پیش از این تکلیف یافته بود (پس ز در بیرون می رود) خدمتگاران
 داخل میشوند و چراغ های روشن را میگذارند و در حوض آب
 در این اثنا، میرزا حسین خان داخل میشود و در عقب او یک نفر نوکر
 میگوید ظاهره کجا است (عیاالشان کلانتر میگوید چند
 دقیقه قبل از این بیرون رفت

میرزا حسین خان آفت کجارت باکی رفت میگوید، رفت
 پیش خانم امیرکبیر که چند نفر را بعقب او فرستاده بودند هم
 راهشان رفت

میرزا حسین خان آفت هیچ خانم امیری در میان نبود در
 چنین جریان و وقت پر محذوری کسی مصاحبت او را نمیخواهد او را
 از برای مرگ برده اند (پس نوکرش را در حلقه ها میبرد
 ای غافل اسب من آه کاش بوقت آن محل می رسید اسب من
 چاکترین اسب مرا بیاوردید

خدمتگاران بر میگرددند و روشن کردن چراغهای تالار و

بزم عیش و جشن می پردازند.

پرده یا تین می آید.

فصل پنجم

طهران

پارت بیخوله و عمارت خرابه (چاه سنگی)

حین غروب آفتاب

مؤمنین را بتماز دعوت مینماید

منتهی

پارت بیخوله و عمارت خرابه (در یک طرف آن چاه سنگی)

حین غروب آفتاب (مستحفظین و نصیر وارد میشوند

بعد ملا آکبر (و آحاد و ملاهای دیگر

وارد میشوند

منظوم در اول

ملا آکبر داخل می شود میگوید در اختتام این روز پر جوارش شما را
 جیغاً سلام و تهنیت میگویم

ملا احمد میگوید عده باورها که از ظهر تا بحال کشته شده اند حیت
 ملا تبر میگوید باندازه فی که من میدانم بیشتر از بیست و پنجاه
 ناکون کشته شده اند حمد خدا را که بزرگتر و مفسدترین آنها
 امشب در این جا جان میدهد

ملا احمد میگوید خلیه متعجبیم که ظاهره فخر شمرده شده است
 در حضور اعلیحضرت شهر یاری بودم دقیقه او را از نور بحضور شاه
 آوردند و قتیله شما و دیگران اصرار کردید برای حکم قتل او و خلافها
 عظیم از برای او بیان مینمودید بعد از آن اعلیحضرت شهر یار سے
 نه نگاه بر او راق شما نمود و نه گوش بالفاظ شما داد بلکه تمام دارد
 فرمود باین کلمات از منظرش خوش آمدند او را مرخص کنید
 و از پیش نکشید

ملا آکبر گفت اعلیحضرت پادشاه احساساتش حالا برخلاف آن است

حالا بواسطه اینکه جهان را از این بدعت گذران فعلی خلاص میکنیم

طرف میل و لطف شاه واقع شده ایم

ملا احمد گفت اما خیلی مشکل است کسی را پیدا کنیم که حاضر از

برای کشتن او بشود زیرا شهرت درباری و ذکاوت او از داخله گذشته

بخارج هم رسیده لهذا بالاخره ناچارم از اینکه نصیر را خوب

خلاص نموده شرط اینکه او متصدی این مطلب بشود و اقدام

در قتل او نماید ۲ ملا آکر میگردد یعنی که نصیر با صورت خوبی

سربزید انداخته میگردد بالا نگاه کن این نصیر بواسطه این عمل در زمره

مردان محسوب خواهد شد

ملا احمد میگوید ای ایگان میکسید این طور تعذیبات سخت این افراد را

از ترقی باز میدارد از زمانی که پیشرو آنها را کشته اند امزش هزاران

مرغبه رشد و نمو نموده و خونپیزی فقط حرارت و حماست پیروان

او را زیاد مینماید و دانه های ایمانی که بواسطه خون شهید آبیاری

شده خرمن عظیمی نتیجه و ثمرش ظاهر گشته

ملا احمد میگوید وظیفه و تکلیف ما است که دشمنان خدا و رسول را

بکشیم ما علماء، اوصیاء حقیق و بواسطه ما فقط مردم باید عشرت و الله

پیدا نمایند ما صحیح حفظ مخلوق باید باین خطر معلق خاتمه دهیم

ملا احمد میگوید میشنوم در این قوم پرلوه داشتن علماء مرسوم

نیست و هر فرد از افراد آنها موظف و مکلف است باینکه شخصی برای

معرفت الله و هدایت خود تحقیق نماید و امورات زندگانی خود را

چون امور واجبه دینیّه در عهده خود شناسند

ملا اکبر میگوید صحیح شنیده اید ریاست مقدره علماء را میخواهند

از میان بردارند و علماء و علماء را مثل سایر مردم بدانند ابه آنها

خود را خرب سومنیالت یا خرب اشتراکیون روحانی میدانند لکن وقت

نیست منجیم چرا ما مورین دیگر کرده اند گمان این است که قره العین

از قصد مایوی برده و از آمدن متعذر شده

ملا احمد میگوید از قرار بیکه شنیده ام او خلی متهور است

ملا اکبر میگوید در اقوال نه در افعال مثل اکثر اجناس ضعیف است

یعنی فرشته

ملا احمد میگوید بفصاحت و بلاغت کل امر مشهور است و میگویند

که استدلالات او از کتب مقدمه بی نظیر است —

— ملا آبرو داشت زبان شیرین شیطان را دارد

در این اثنا صدای ستم‌اسبها می که بجهله می‌آیند شنیده می‌شود

بسر بازها می‌گویند نصیر را با خرناب بپرید شاید بواسطه

نظر بقرة العین از عزم خود برگردد

منظور ————— ر د و م

قره العین ، مأمورین ، بعد میرزا حسین خان ،

قره العین آفت بجهت این فظایحی که امروز شما مرتکب شده اید

بچه اسمی و لفظی شما را تحت گویم راه ملو از اجساد شهدا بود

از طرفی صدای خونخوارانه قاتلین بلند بود ترک کنید این اخلاق و

عوائد حیوانات متوحشه را تا لیاقت اسم انسان پیدا کنید چرا قوه

وحشیه خود را بر ضد عقل و روح بکار می‌برید اگر عقیده ما بر خطاست

ببرهان و دلیل و محبت خطای آنرا ثابت نمانید اگر بر حق است ابا هیچ

سلطه مادیه قادر بر محو و اضحی الال آن می‌تواند شد آه چشم بصیرت

باز کنید و خطای خود را مستشعر شوید و از این دوزخ جهالت و سرد

خود را آزاد کنید م از این صحبتها در حال ماموریت تاثر و انقباض
 حاصل میشود این کلمات من نه از برای این است که مرا نکشید
 بلکه میخواهم چون قصاب آدمکش در سخت و سختی وقتی القلب نباشید
 شما سران و ضیفه خوار مملکت ما هستید بی خدمت نمائید
 و موجبات ترقی آن را فراهم آوید ایران محال است دیگر بجلاز
 واقفان قدیم خود زینت پیدا کند مگر اینکه عدالت و حریت در تمام
 ولایات و ایالات حکمران باشد و سلطنت نماید برای خیر مملکت
 این تنازعات جزئی و تسویبات نفسانیه را فراموش نمائید تا
 وقتی که حریت نیامده است راحت بخود هوار منمائید آیا این را
 رشادت و هنر و شمر فایده و شمر شمرده اید که زن ضعیفی را
 بجایه بدم بیندازید عار بر این مردانگی بحقیقت ای غلام، شمار ابو جلد
 دعوت میکنم و از ضمیرتان سؤال میکنم که خوب آنچه را میگویم بسنجید
 آیا در حالی که جمیع کائنات در تغییر و رشد و ترقی است طریق سوسی
 حق محدود و متناهی است آیا ممکن است خداوند با قوه غیر متناهی
 حیوة بیک شخص و بیک مشریت انحصار یابد و تحدید گردد مردمان ما

انتظار و توقع تعلیم و هدایت دارند بشمی که تجدید اشراق
 فرموده متوجه و مقبل شوید و از ضیاء و بهاء او مستنیر گردید
 اگر بنشر این دین جدید که مصداق بنوآت و نشانات و عقائد
 سابقه شما است پردازید و غرور را کنار بگذارید و خدمت بنوع
 انسان نامید شما در این علم شریف سرور و افتخار و شهرت
 و عزت ابدیه که فوق تلقات سریعه الزوال فانیه مردم است حاصل
 مینمائید تفکر کنید عالم انسانی مانند یک فامیل بزرگ است
 ای اخیال میکنید شما بواسطه ریختن کردن اجساد اطفال و این
 گونه تعذیبات میتوانید اساس قانون ابوت الهیه را خدمت
 نمائید

ملا محمد علی بگوید حیفاست باین فصاحت کلام کشته شود شاید
 هنوز بدین مقدس مراجع نماید

ملا محمد علی بگوید عبت است در تضحیح وقت ۲ وقت گذشت
 ملا احمد بگوید ای ظاهره شما شریف و نجیب هستید اما
 گمراه شده اید میخواهیم شما را از گمراهی نجات بدیم ایمانت را

انکار و باین صراحت دین آباء و اجدادی خود را ترک کن که باین جهت
خود را در تحت قانون مرگ قرار دهی

قاری العین میگوید مقصد شما صبی بر صحت است لهذا مؤثر بر است
اما نمیتوانم چیزی را که یقین بحقیقت آن دارم انکار کنم نمی توانم بصدقت
و یقین خیانت نمایم و برگردم نمی توانم معرفت و علم روح باقیم
از برای نجات جسد خاکی کنار بگذارم آیا بهتر است که بواسطه ترک
فرج قاری و معرفت باطنی چند سال بر آید زندگانییم بیفرایم یا قبل
از وقت جان بدهم آنچه را که قابل و حقیقت تمویل و ثروت است
مصرف نمایم از شما التماس مینمایم که در این دارائی و تمویل
بی حد و حصر من و سعادت مستورا از انظار مرشربک و سهیم گردید
در فقر و حزن باقی نمانید حالت شما مشابه موت است هر چند
زنده اید و حالت من مشابه بجنون ابدی است اگر چه قائم بر آستانه
مرگم

ملاحظه میگوید هیچ نزل و اضطرابی از برای او حاصل نمیشود
ایا این زن ربانی است اسمانی است ملکوتی است

قرۃ العین میگوید / از روی نهر خون موکای خود و قدوس و سایر

اصحاب را بگوت دارالسلام تعاقب میکنم

ملا احمد میگوید / حیف است و بد نما که این زن کشته شود -

پس قرۃ العین از عقب ما مورین و مستخفین نسبت عمارت میبرد

و از پله ها اهنه بالا میبرد رو بر میگردد و با شخصیکه تهمت

زندۀ او هستند میگوید / بدانید که حقیقت الهیه واحد است

و نامحدود و صفاتش از جمیع موجودات ظاهر و اشکار است متذکر

شوید که بدن سایه است و روح حقیقت و صلاهی روح اعمال ضمیمه

روح من بحال شما دعای نماید / وقتیکه جسد از میان رفت روح هنوز

قوه دارد که در ارتقا، شما مساعدت نماید / افکار من شما را احاطه

خواهد نمود / و با محبت در شما تأثیر میکند / بتدریج قلوب شما نرم

و سلیم و عیون شما بر نور و بصیرت پس می بینید آنچه را که من می بینم

بلکه قلوبتان ادراک میکند آنچه را من ادراک میکنم / و لیهاتان

ناطق میشود بحقیقتی که من بان ناطقم / پس قرۃ العین داخل

عمارت میشود / ملا اکبر نصیراً میطلبد میگوید این شال را

بگیر و او را با این خفه کن ولی ملتفت باش که ترا از وطن بسبب این زن
 اخراج کردند کارت را زود انجام ده مگذار تنطق نماید نظر بر چهره
 نینداز قمل از آنکه صدای اذان در هوای خاموش بلند گردد کارت را
 تمام کن (نصیر میرود) پس صدای بای اسپهانی که تلخت می آیند
 شنیده میشود فوراً موقوف میشود میرزا حسین خان با همراهانش
 بعجله داخل میشوند ۲ میرزا حسین خان بلاها میگوید چرا با چنین
 صورت مهیب خضاکار در این عمارت بیغوله جمع شده اید حرف نزنید
 ملا اکبر میگوید جوانی از حرم حیدرین ساله را از میان برد بعضی فروتنی
 و اظهار کوچکی تحکم مینماید

میرزا حسین خان میگوید تو میخواهی بکلمات بی مغز و هیکل
 بپندمات وقت بگذرانی اقامت میدانم که ظاهره نزدیک است
 و شما هم این جا از برای کشتن او حاضر شده اید

ملا اکبر میگوید ای اشکستن ایمان و مهاجمه بین مقدر را گناه نمیدانند
 میرزا حسین خان بهمراهان خود میگوید باغ را بکاوید ۲
 بعد ملا اکبر میگوید سلوک تو مرا یقین می اندازد که صداقت و حقیقت

و صحت با ظاهره است و خطا و حیانت و حقد شیطان با تو است

کجا است صید تو حرف بزن / جوانی غلشنود میرزا حسین خان

با طرف نظری اندازد عمارتی را می بیند / بجهت است آن می رود همراه

هم با مشیرهای کشیده در دست همراهش می روند در همان حین

صدای اذان بلند می شود میرزا حسین خان از پله ها بالا می رود

نصیر بخت می آید روی آستانه در بختاد با جسد بیجان قوه العین

در بغلش و شال سبز دور گلوش پیچیده و آویخته است

میرزا حسین خان مرد / قوه العین را میگیرد و بر زمین میگذارد و بالای

سراوگره میبندد / در اثنا، جزء اخیر این منظر صدای اذان

بلند است و ملاها نماز می نمایند در وقت عشا و از دیاد تاریکی

میرزا حسین خان میگوید / ظاهره ظاهره ای مستیده النساء

و صادق ترا تمام اصحاب و پیروان حقیقت شهادت تو چشم مرا

از برای دیدن حیات تو باز میکنند / و من هم برویه تو متابعت میکنم

و با مرگه زن محترم شریفی را شهید زبانی قرار دادند خدمت میکنم

آه ظاهره ظاهره انوار ساطعه روح را در خطرات احزانم محسوس دارم

وبیشتر لباقت محبت ترا پیدا میکنم بر میخورد و حضار را خطاب
 میکنند و میگویند نماز شما باطل است زیرا قلوب شما معرفت
 احسان و معروف را پیدا ننموده و نماز حقیقی روح ظاهره است
 که بملکوت حریت و عالم محبت متصاعد است خودتان را بزمن بمالید
 بلکه بنوبه و انابه بجنوبه بهتری ارتقا جوئید
 پس نصیر از جسد بیجان قره العین بی اندازه وحشت میکند و قیامت
 از اینکه شاید حقیقتاً نمرده باشد یا بختل زنده شود که او را متذکر
 و متنبه سازد در اثناء جزء اخیر این نطق بدون اینکه میرزا حسین
 ملنفت شود جسد قره العین را بر میزد و آن را داخل
 چاهی می اندازد و شروع میکند بستن ریختن بر آن
 در این حین میرزا حسین خان رویش را بسوی او میگردانند
 میگویند این جرات و فضولیت را موقوف کن ای ضعیف
 الحیلہ خیال میکنی او را میتوانی در آنجا دفن کنی عنقریب
 ظاهر می شود و تاابد پیش روی تمام شماها خواهد بود
 او را در اذهان و قلوب باقی و ابدی قرار دادید

و روح محبتش در قلوب زنده می‌گردد و نفوس داخل خواهد

شد بر عکس مقاصد خود کار کرده‌اید و صیت فخرش را

اساس گذاشتید و ظاهره روح شهادت و صداقت و حق را

در مردم ابراهیم خواصه دمید / اذان همین طو ر

مداومت مینمایید و مؤمنین را

بنماز دعوت

مینمایید

پرده پائین می‌آید

- اشخاص تاریخی در این مناظر از قرار ذیل است
- حضرت میرزا علی محمد باب / حضرت بهاء الله که بعد ظهور فرمودند
- جناب قدوس / تمیذ بزرگ حضرت باب
- قره العین / که بعد بظاهرة موسوم شد
- حاجی ملا صالح / پند قره العین نمجت بود نه نبغض
- حاجی بلا علی / عمومی قره العین و پیر و حضرت باب بود
- حاجی ملا تقی / عمومی و پیر شوهر قره العین معاند حضرت باب بود
- ملا عبدالوهاب / برادر قره العین دشمن بابی ها بود
- ملا محمد / پسر عرویه و هم قره العین معاند بزرگ بابی ها
- فاطمه خانم / خواهر قره العین که یکی از پیروان حضرت باب شد
- میرزا صالح شیرازی / قاضی حاجی ملا تقی اولی که بود بعد بابی شد
- اقا هادی / که در فرار طهران همراه باقره العین نمود
- نصیر / قائل قره العین
- ملا اکبر / از ملا های بقض نمود حسو و دشمن حضرت باب بود
- ملا احمد / از ملا های مسلمان و زندقی سلامت نفس داشت

وقایع تاریخی که اثر اساس این مناقراست

۱۲۰
درس ۱۴۱ مسیحی

قره العین تقریباً بیست و هشت سال داشت و مشارالیه در
صیانت و فصاحت و بلاغت کلام و علم و معرفت و نظم اشعار
معروف بود در کربلا پس از رحلت مرحوم حاجی سید کاظم رشتی
از پیروان حضرت میرزا علی محمد باب شد و چون مراجعت بقزوین
که وطنش بود نمود شوهرش ملا محمد اودا بواسطه این عقیده
طلاق گفت و اودا در خانه پدرش نگاهداشتند و بعد متهم
بخرابیت قتل حاجی ملا تقی عمولش گردید بدو سبب یکی معاشرت
بابی ها و یکی وقتی که گفته بود درباره عمولش که حضرت باب را
تکفیر و لعن می کرد (دهانش را پلاز خون می سیند)
سه نفر بابی گرفتار شدند برای این قتل پس میرزا صالح شیراز
یکی از پیروان تارده حضرت باب بود و هنوز در تحت نفوذ ریاست شریعت
سابق خود بود و حاجی ملا تقی را بزدان واسطه کشته بود که خود را آورد
و تسلیم نمود و اقرار کرد که فقط او مسئول از خیانت بوده با وجود

این هر چهار نفر را مقصد و محرم شمردند

وقرة العين که مورد سوء ظن زیاد بود محبوسا در خانه پدرش بود تا وقتیکه حضرت بهاء الله احضارش فرمودند و بمعیت ابا هادی بطهران فراد کرد و قبل از حرکت برای مازندران دو منزل حضرت بهاء الله برای چند روز توقف نمود پس محفل بزرگی در بدشت بابی ها منعقد نمودند که در آن محفل درو مسائل انتشار امر الله مشورت کنند و هم اینکه آیا میتواند که سعی نمایند حضرت باب را از حبس بیرون آورده باشند و در او ایل ظهور دیانت باینه بسیاری از پیروان حقیقت امر حضرت باب را نفهمیده بودند حضرت بهاء الله که در بدشت حضور داشتند حکم کردند که در آن مکان باید بکلی پرده از وجه امر الله برداشته شود و قرة العين در آنجا در اول قدمش رفیع حجاب و نقاب از صورت خود نمود و داخل در جمع مردانه شد و منادی گردید که این رو ز دستگیر و قیامت است از حرکت و کلماتش تعجب غریبی رخ داد که در آن اثنا حضرت بهاء الله امر فرمود که سوره قرآن را که در میان رو ز

قیامت است بخوانند بسیاری از امر اعراض کردند حتی بک نفر
 خود شراکت جناب قدوس که از اعظم تلامذۀ حضرت باب
 و صاحب فضل و مواهب عظیمه بود معین و مساعد و همدرد قره
 العین بود چنانکه مذکور شد در قلعه شیخ طبرمی شهید شد
 (پس برای حفظ مردم از بدگویی و فلاح و ذم مردم حضرت باب
 اسم او ظاهر گذاشتند یعنی یاک و بی الایت) و بعد
 از حرکت از بدشت ظاهر در نور توقف نمود و قلعه طبریه که
 تسلیم و تحیر شد او را محبوسا از نور بطهران آوردند بحضور
 ناصرالدین شاه شاه او را با کلماتی که در فصل پنجم ذکر شد مرخص نمود
 با وجود این در خانه محمود خان کرمانی طهران حبس کردند برای دو
 سال و در سنه ۱۱۵۰^{هـ} میخی حضرت میرزا علی محمد باب را با یکی
 از پیروان میرزا محمد علی نام چنانچه در این مناظر حکایت شده شهید
 نمودند و در سنه ۱۱۵۲^{هـ} بکفر بابی مجهول العقل صادق نام قصد
 جان شاه را کرد و بسیاری از هیئت اجتماعیه بابی ها شکار شدند
 و بقتل رسیدند که بعضی از آنها بواسطه میرزا حسین خان مذکور گردید

در فصل چهارم و در آن روز به بلا قوه العین و الزخامة کلانتر بهماز

بیغوله بردند و در آنجا یک نفر سیاه نصیر نام مامور با عذام او

شد بانهایت ثبات و جماعت جان داد و جسدش را در چاه خشکی

که در آنجا بود انداختند پس دین با بی در تمام ایران رشد و نمو نمود

بواسطه نفوذ بهاء الله و منتهی بدین بهائی اسم خود آن حضرت شد

دیانت بهائیه دین عمومی است که اکنون در تمام ممالک ایران موجوده

در عالم نافذ و مؤثر است

حاجی ملا تقی در حقیقت در وقت بحیر بعد از نماز صبح کشته شد و بر

حسب روایت دو ساعت بعد از طلوع ذکر شد و میرزا صالح دید که

اقرارش بحیر خود در امتحان مصرفاتش قایده بخشید لهذا از حبس فرار

کرد بیانی هائی که در قلعه طبریه کشته شدند پیوست

و کشته شد

ملحوظه شعر موجود در فصل چهارم ترجمه است از شعر فارسی

اصل که بواسطه مستشرق انگلیس پرافرا و وارد

بدون ترجمه شده است

ثاني داني أبو الحسن نيربزمي تخرير نمود في شهر جمادى الثاني

سنة ١١٦٠

من الهجرة النبوية المصطفوية على ما جرهما الف الف التحية والثناء والثناء

والبهاء والاعزاز والاحترام والاكرام

والسلام